

بود که گناه خونریزی در ماههای حرام کمتر از دشمنی با اسلام است. «آیه ۲۱۷ سوره بقره در این باره می‌گوید: «از تو در باره جنگ در ماه حرام پرسش می‌کنند، بگو گناهی است بزرگ، ولی بازداشتن مردم از راه خدا و کفر به خدا و پایمال کردن حرمت حرم خدا و بیرون کردن اهل حرم گناهی بزرگتر از قتل است.» پس از رویناد یاد شده بالا، محمد برای آزاد کردن هر یک از آن دو اسیر، ۴۰ اوس نقره فدیة گرفت و آنها را آزاد کرد.

در حدود این زمان، «سعد بن معاذ»، رئیس طایفه «اوس» تصمیم گرفت، محمد را در اقداماتش پشتیبانی کند و حتی در حمله‌هایی که او به کاروانها می‌کرد، شرکت نمود. بدین ترتیب، اهالی مدینه بتدریج به پشتیبانی محمد درآمدند، ولی یهودی‌های مدینه ادعای پیامبری محمد را انکار کردند و به سرزنش و انتقاد او پرداختند و اظهار داشتند که برخی از احکامی که وی ادعا می‌کند به او الهام شده با متون نوشتارهای مقدس آنها ناهمگونی دارد. اگرچه، محمد برخی از آداب و رسوم یهودی‌ها را پذیرفته و آنها را وارد آئین کیش اسلام کرده بود، با این وجود، یهودی‌ها زیر بار کیش او نمی‌رفتند و برای نفوذ و قدرت روزافزون او در مدینه، خطری بزرگ به وجود آورده بودند.

بدون تردید، می‌توان گفت که نقطه اوج بخت و اقبال محمد در جنگ بدر شکوفا شد. در این جنگ به گفتار محمد، با کمک الله و پیکهزار فرشته‌ای که او از آسمان به یاری محمد کسبل داشته بود، ۴۹ نفر از سپاهیان مکه کشته شدند، بسیاری از آنها دستگیر و اسیر گردیدند و غنیمت‌های زیادی بهره مسلمانان شد. هنگامی که در این جنگ سر جدا شده دشمن محمد را جلوی پایش انداختند، وی فریاد کشید: «این بمراثب برای من دلچسب‌تر از عالی‌ترین شتر موجود در تمام عربستان می‌باشد.»

هنگامی که محمد اطمینان یافت که قدرتش در مدینه در حال افزایش است، بر آن شد که حساب دشمنانش را یکی پس از دیگری تصفیه کند و برای رسیدن به این هدف، دستور ترور مخالفانش را صادر کرد و با سنگدلی و با بیرحمی قدرتش را در مدینه استوار نمود. نخستین اقدام او

در این جهت، ترور «ندربن حارث» بود. هنگامی که محمد در مکه سکونت داشت، «ندربن حارث» با او به رقابت برخاسته، ویرا مسخره می کرد و بمراتب بهتر از او برای مردم وعظ و داستانسرایی می نمود و در نتیجه گروهی دور او گرد آمده بودند. این شخص در جنگ بدر دستگیر شد و محمد دستور داد، او را اعدام کردند. «مویر» در باره یکی دیگر از مخالفان محمد به نام «عقبه بن معیط» که در جنگ بدر دستگیر شده بود، چنین می نویسد:

دو روز بعد... محمد دستور داد، «عقبه بن معیط» را اعدام کنند. وی جرأت کرد از محمد پرسش کند که چرا باید با او سخت تر از سایر اسیران رفتار کنند؟ محمد پاسخ داد: «دلیل آن دشمنی تو با الله و پیامبر اوست.» «عقبه بن معیط» با گریه و زاری اظهار داشت: «پس تکلیف دختر خردسال من چه می شود و چه کسی پس از من از او نگهداری خواهد کرد؟» محمد پاسخ داد: «آتش جهنم!» و در همان لحظه سر «عقبه» از پیکرش جدا شد و روی زمین افتاد. سپس، محمد ادامه داد: «تو موجودی بودی، زبان آور، آزاررسان، ناباور به الله و پیامبر و کتاب او! من الله را شکر می گویم که ترا کشت و با این کار به چشمان من آرامش بخشید.»

نکته جالب آنست که این ترورها و کتله ها را الله بوسیله الهاماتی که به محمد نموده، تأکید کرده است. چنانکه آیه ۶۸ سوره انفال می گوید: «هیچ پیامبری در روی زمین نتوانسته است، بدون خونریزی اسیر بگیرد.» از این زمان به بعد، محمد کوشش کرد خود را از دست مخالفان خطرناکش نجات دهد. در این راستا، «حتی گفتگوهای سری بین مردم به محمد گزارش می شد و محمد برپایه دریافت چنین اطلاعاتی، دستورهای غیر شرافتمندانه و ستمگرانه ای که با هیچیک از اصول اخلاقی برابری نداشت، صادر می کرد.»

شخص دیگری که محمد قصد جاننش را کرد، زن شاعره ای بود به نام «عصما دختر مروان» از طایفه «اوس». این زن هرگز نفرتش را از اسلام پنهان نکرده و چکامه هایی برضد محمد سروده بود که مفهوم آنها این بود

که برآستی مردم باید بسیار نابخرد باشند تا به فرد بیگانه‌ای که برضد طایفه خودش وارد جنگ شده، اعتماد کنند؟!»

هنگامی که محمد چکامه‌های «عصما دختر مروان» را شنید، به پیروانش رو کرد و گفت: «آیا بین شما کسی وجود ندارد که مرا از دست دختر مروان نجات دهد؟» یکی از مسلمانان متعصب به نام «عمیربن ادی» داوطلب اجرای دستور محمد شد و همانشب در حالیکه فرزندان «عصما دختر مروان» در کنارش خوابیده و حتی یکی از آنها از پستانش شیر می‌نوشید، وارد خوابگاه او شد؛ فرزند شیرخوارش را از او دور کرد و دشنه خود را در بدن او فرو برد. «بامداد روز بعد که محمد از کشته شدن زن چکامه‌سرا آگاه شد، در هنگام نماز در مسجد به عمیر گفت: «آیا تو دختر مروان را کشتی؟» عمیر بن ادی پاسخ داد: «آری، من این عمل را مرتکب شدم و اکنون به من بگو که آیا بدکاری کرده‌ام؟» محمد پاسخ داد: «نه، بهیچوجه، حتی دو بزغاله نیز به خاطر مرگ او با یکدیگر سرشاخ نخواهند شد.»

سپس، «عمیربن ادی» را به مناسبت خدمتی که به‌الله و پیامبرش کرده بود، مورد ستایش قرار داد. برپایه نوشته «اسپرنگر» هنگامی که سایر افراد طایفه از روشهای ستمگرانه محمد آگاه شدند، چون میل نداشتند قربانی خون‌آشامی‌های او شوند، برخلاف میلشان به اسلام روی آوردند.

پس از آن نوبت «ابوعفک» مرد سالخورده چکامه‌سرانی فرا رسید که عضو طایفه «خزرج» بود، بیش از یکصد سال از عمر این مرد سپری می‌شد و در چکامه‌هایش از محمد انتقاد می‌کرد. «ابوعفک» نیز در خواب بوسیله فرستادگان محمد کشته شد.

محمد تا کنون در پی فرصت بود تا بهانه مناسبی به دست آورد و کار یهودیان ساکن مدینه را یکسره کند. در این راستا، بهانه‌ای سر راهش سبز شد. بدین شرح که رویداد ناچیزی را که در بازار زرگرهای طایفه «بنی قینقاع» بین یک دختر مسلمان و یک جوان یهودی رخ داده بود، بهانه قرار داد و قلعه‌ای را که افراد طایفه «بنی قینقاع» در آن سکونت داشتند، محاصره کرد. به گونه‌ای که «مویر» می‌نویسد، اگر چه محمد با طوایف

یهودی مدینه پیمان دوستی امضاء کرده بود، ولی برای حلّ دوستانه آن رویداد بسیار ناچیز در بازار، هیچ اقدامی به عمل نیاورد. «بدیهی است که اگر بین محمد و یهودی‌ها دشمنی پیشین ریشه‌دار وجود نداشت و وی از پیش قصد یکسره نمودن کار یهودی‌ها را نکرده بود، اختلافی که بین یک دختر مسلمان و یک پسر کلیمی در بازار زرگرها به وجود آمده بود، به آسانی می‌توانست، سامان پذیرد.» به هر روی، هنگامی که یهودی‌های طایفه «بنی قینقاع» بوسیله سپاهیان محمد محاصره شدند، ناچار به تسلیم گردیدند و محمد دستور داد همه آنها اعدام شوند. ناچار، «عبدالله بن ابیه» رئیس طایفه خزرج به سود یهودی‌ها میانجیگری کرد و محمد که مخالفت با ویرا به صلاح خود نمی‌دید، موافقت کرد یهودی‌های «بنی قینقاع» اموال خود را به وی واگذار کنند و از مدینه اخراج شوند. یهودی‌های «بنی قینقاع» که جانشان را در خطر نابودی دیدند، به قصد سوریّه از مدینه خارج شدند و در آن منطقه سکونت گزیدند. محمد یک پنجم اموال و دارائی‌های آنها را برای خود برداشت و مانده را بین سپاهیانش بخش کرد. پس از این رویداد، آیه ۱۲ سوره آل عمران به محمد وحی شد که می‌گوید: «بگو به آنانکه کافر شدند که بزودی شکست خواهید خورد و به دوزخ فرو خواهید ریخت که بسیار بد جایگاهی است.»

پس از آن محمد به کاروانهای مکه حمله‌های دیگری نمود که همه آنها برایش پیروزی آور نبودند و به دنبال حمله‌های یاد شده، چند ماه در مدینه آرامش وجود داشت. ولی، ترور و کشتار مخالفان محمد، همچنان ادامه داشت. یکی از آن ترورهای ناجوانمردانه که با نهایت وحشیگری انجام گرفت و کارنامه زندگی محمد را تیره و لکه‌دار کرده، کشتن بیرحمانه یکی از مخالفان محمد به نام «کعب بن اشرف» بوده است. «کعب بن اشرف» فرزند یکی از یهودی‌های طایفه «بنی نضیر» بود که پس از پایان جنگ بدر، به مکه رفت و با سرودن چکامه‌هایی در ستایش جان‌باختگان جنگ بدر، کوشش کرد تا مردم مکه را به انتقام‌گیری از کشته‌شدگانشان در جنگ بدر ترغیب کند. ولی، پس از آن به عمل نابخردانه‌ای دست زد و به مدینه

بازگشت کرد. هنگامی که «کعب بن اشرف» وارد مدینه شد، محمد با صدای بلند دست به دعا برداشت و اظهار داشت: «خداوند! از هر راهی که نیک می‌دانی، مرا از دست پسر اشرف و چکامه‌ها و فتنه‌های او نجات بده.» ولی، در آن زمان طایفه «بنی نضیر» از توان کافی برخوردار بود و می‌توانست از جان «کعب» در برابر محمد نگهداری کند. به همین جهت، مسلمانانی که داوطلب کشتن «کعب بن اشرف» شدند، به‌ویژه اظهار داشتند که کشتن او کار آسانی نیست و آنها باید با حيله و تزویر او را از بین بردارند. به هر روی، آنها طرحی تهیه کردند که ابتدا با «کعب» وارد دوستی شوند و پس از اینکه اعتمادش را به خود جلب کردند، او را از بین بردارند. مقدمات اجرای طرح آماده گردید و شبی که فرار بود، «کعب» کشته شود، توطئه‌کنندگان به‌خانه محمد رفتند و وی برای پیروزی آنها دعا کرد. آنها به‌خانه «کعب» رفتند و او را برای گردش در خارج از خانه فراخواندند. «کعب بن اشرف» همراه آنها به‌خارج رفت و آنها در نزدیک آبشاری به‌وی حمله کردند و او را از پای درآوردند. سپس سر او را برای محمد بردند و به پای او انداختند. محمد، آنها را مورد مهر قرار داد و کشتاری را که آنها در راه رضای الله انجام داده بودند، ستایش کرد یکی از قاتلان گفته است: «یهودی‌ها از اقدام ما در جهت کشتن دشمن الله به وحشت افتادند و در مدینه همه آنها از ترس جانشان به‌خود آمدند.»

بامداد پس از روز کشته شدن «کعب بن اشرف»، محمد به پیروانش اعلام داشت: «هر فرد یهودی را که دستتان به او رسید، بکشید.» با شنیدن این سخن، «محیصه بن مسعود» به «ابن سینه» یکی از یازرگانان یهودی که با طایفه او پیوندهای تجارتي و اجتماعی داشت، حمله کرد و او را کشت. پس از اینکه «محیصه بن مسعود» دست به کشتن «ابن سینه» زد، برادرش او را سرزنش و عملش را نکوهش کرد. «محیصه بن مسعود» در پاسخ به برادرش گفت: «هرگاه محمد دستور کشتن ترا بدهد، من دستورش را اجرا و ترا هم خواهم کشت.» هنگامی که برادر «محیصه بن مسعود» که «هویصه» نام داشت و هنوز مسلمان نشده بود، این سخنان را از لب‌های برادرش شنید، اسلام آورد و گفت: «براستی که هر

مذهبی که چنین روشی را پیشه گیرد، والاست و باید آنرا پذیرفت. « این ترورها و کشتارها بخوبی نشان می‌دهد که «چگونه اجرای آموزشهای ستمگرانه و تعصب‌آلوده محمد، سبب گسترش سریع اسلام شد.»^{۱۳} به گونه‌ای که در پیش گفتیم، جنگ اُحد به شکست سخت محمد انجامید و قدرت و نفوذ او را به مخاطره انداخت. پس از پایان جنگ اُحد، محمد دستور دو ترور دیگر را صادر کرد: یکی کشتن «ابو عَزّه»، که در جنگ بدر دستگیر شده و در زندان محمد بسر می‌برد و دیگری «عثمان بن مغیره».

پس از شکست در جنگ اُحد، محمد می‌بایستی راهی برای ترمیم حیثیت از دست‌رفته‌اش پیدا می‌کرد و بهترین وسیله‌ای که می‌توانست این هدف را برای او انجام دهد، یک پیروزی جدید بود. از اینرو تصمیم گرفت، به طایفه «بنی‌نضیر» که شکست او در جنگ اُحد، آنها را شادمان کرده بود، حمله کند. در راه اجرای این هدف، محمد به بهانه اینکه الله به او آگاهی داده است که یهودی‌های «بنی‌نضیر» در صدد کشتن او هستند، به آنها دستور داد، یا مدینه را در ظرف ده روز ترک کنند و یا اینکه در پروای اعدام و نابودی قرار خواهند گرفت. به دنبال اخطار یاد شده، محمد دستور داد، قلعه یهودی‌های «بنی‌نضیر» محاصره شود و این کار مدت چند هفته به‌درازا کشید و سرانجام یهودی‌ها تسلیم شدند و محمد به آنها اجازه داد، مدینه را ترک گویند. آنها مدینه را ترک کردند و به یهودی‌های خیبر پیوستند، ولی دو سال بعد همه آنها بوسیله محمد قتل عام شدند. متن سوره حشر، پیروزی محمد را بر یهودی‌ها به تفصیل شرح داده است. محمد بخوبی از ثروت و دارائی‌های افراد طایفه یهودی «بنی‌نضیر» آگاه بود و هنگامی که آنها مدینه را ترک کردند، محمد آنها را بین مسلمانان بخش کرد و سهمی که برای خود برداشت، او را از لحاظ مالی بسیار توانگر کرد.

در سال ۶۲۷ میلادی، اهالی مکه و متحدان آنها محمد را مورد حمله قرار دادند و برای مدت دو ماه مدینه را محاصره کردند. در این جنگ که «جنگ خندق» نامیده شده، یهودیان «بنی‌قریظه» که آخرین طایفه یهودی

باقی مانده در مدینه بودند، در ظاهر به دفاع از شهر پرداختند، ولی رویهمرفته بیطرف باقی ماندند. این کار سبب شد که محمد پس از پایان جنگ بر ضد آنها وارد عمل شود. چون یهودیان «بنی قریظه» می دانستند که جانشان در مخاطره واقع شده، حاضر شدند تمام اموال و دارائی های خود را در مدینه گذاشته و دست خالی این شهر را ترک کنند. محمد با شرط آنها مخالفت کرد و اظهار داشت، آنها بدون هیچ قید و شرطی باید خود را تسلیم کنند. یهودیان «بنی قریظه» از روی ناچاری از «ابولبابه»، یکی از افراد طایفه «اوس» که با آنها دوستی دیرینه داشت، درخواست کردند، با آنها دیدار کند. هنگامی که «ابولبابه» به دیدار یهودی های «بنی قریظه» رفت، آنها از وی پرسش کردند، محمد از آنها چه می خواهد؟ «ابولبابه»، در پاسخ آنها دستش را روی گردنش کشید. مفهوم این عمل آن بود که چون محمد از سر جان آنها نخواهد گذشت، بنابراین آنها باید تا آخرین نفس با وی جنگ کنند.

پس از چند هفته، سرانجام یهودی ها موافقت کردند، به شرط اینکه سرنوشتشان بوسیله طایفه «بنی اوس» که متحد آنها بود تعیین شود، تسلیم گردند. طایفه «بنی اوس» میل داشتند به یهودی ها کمک کنند، ولی محمد اظهار داشت، سرنوشت آنها باید بوسیله یکی از افراد طایفه «بنی اوس» تعیین شود و برای این کار «سعد بن معاذ» را گزینش کرد تا در باره سرنوشت یهودی های طایفه «بنی قریظه» داوری کند. «سعد بن معاذ» در جنگ خندق زخم برداشته بود و هنوز از آن زخم رنج می برد. وی در جایگاه داوری اظهار داشت: «داوری من آنست که مردان طایفه «بنی قریظه» همه اعدام شوند و زنان و بچه هایشان در بازار برده فروشی، به معرض فروش گذاشته شوند و اموال و دارائی های آنها نیز بین سپاهیان اسلام بخش شود.» محمد به گونه کامل با داوری «سعد بن معاذ» موافقت کرد و اظهار داشت: «براستی که داوری سعد، داوری الله است که از بالای آسمان هفتم به صدا در آمده است.»

شب هنگام، خندقی بوسیله پیروان محمد در کنار بازار شهر کنده شد که کنجایش دفن همه مردان یهودی طایفه «بنی قریظه» را داشته باشد نامداد

روز بعد، محمد خود به محل آمد و دستور داد، یهودی‌ها را در دسته‌های ۵ یا ۶ نفری برای اعدام بیاورند و خود این منظره هولناک را از ابتدا تا انتها نظارت و سرپرستی کرد. مردان یهودی طایفه یادشده را دسته دسته به کنار خندق می‌آوردند و آنها را در ردیف‌های چند نفری در لبه خندق می‌نشانند و سپس سرهای آنها را جدا می‌کردند و بدنشان را به داخل خندق می‌انداختند... این عملیات قضایی در آغاز بامداد شروع شد و چون پس از پایان روز هنوز همه یهودی‌ها کشته نشده بودند، مشعلهایی روشن کردند و در نور آنها کشتار را به پایان رسانیدند. پس از پایان کار، محمد دستور داد، بازار شهر را که به خون ۷۰۰ تا ۸۰۰ نفر مردان طایفه یهودی «بنی قریظه» آلوده شده بود، تمیز کند. پس از انجام برنامه، محمد برای اینکه از خستگی تماشای قضایی یهودیان یادشده در بیاید، ریحانه زن زیبایی که شوهر و همه خویشاوندان مرد او در قتل عام طایفه نابود گردیده بودند، با خود به رختخواب برد.^{۲۱۱}

غنایم به دست آمده بین محمد و پیروانش بخش شد، دختران طایفه قتل عام شده به عنوان هدیه به مسلمانان داده شدند، زنان آنها فروخته و اموالشان به حراج گذاشته شد. و آری، در این هنگام آیه‌ای از سوی الله نازل شد که یهودی‌ها شایستگی چنین مجازات وحشت‌زائی را دارا بودند. آیه ۲۵ سوره احزاب در این باره می‌گوید: «و آن گروه اهل کتاب (یهودیان) که از مشرکان پشتیبانی می‌کردند، خدا از سنگ‌هایشان بیرون آورد و در دلشان از شما مسلمانان ترس افکند تا آنکه گروهی را اسیر کردید. در باره چنین جنایت آشکار، ستمگرانه، وحشیانه و غیر انسانی، تاریخ‌نویسان زمان کنونی، به شرح زیر ابراز نظر کرده‌اند:

۱- تاریخ‌نویسانی مانند «تور آندره» Tor Andrae «هیرش برک» H.Z. Hirschberg «سالو بارون» Salo Baron و «ویلیام مویر» William Muir که مبنای داوری خود را بر پایه تمیز کردار خوب از بد گذاشته‌اند، عمل وحشیانه محمد را محکوم کرده‌اند. «تور آندره» که کتاب او در باره شرح حال محمد یکی از دو بهترین کتاب در نوع خود در ۶۰ سال گذشته می‌باشد، بدون کوچکترین تردیدی «داوری ناانسانی» محمد را محکوم کرده و می‌افزاید: «در این مورد نیز محمد دوباره نشان داد که نبود

شرافت و ارزش اخلاقی یکی از فروزه‌های زشت شخصیت او بوده است.» «تور اندره» کوشش می‌کند، ستمگری محمد را به این دلیل که یهودی‌ها با رد پیامبری و تحقیر وی، سبب بزرگترین ناراحتی زندگی‌اش شده بودند، توجیه کند.^{۱۱۵}

۲- نویسندگانی مانند «وات» با نهایت شگفتی، محمد را به گونه کامل از عملی که در باره یهودیان مرتکب شد، تبرئه می‌کند. کسی که این مطالب سفسطه‌انگیز را می‌خواند به یاد گفته «لرد اکتون» Lord Acton می‌افتد که می‌گوید: «هر انسان شریری همیشه فرد نابکار و دغل‌منشی را پشت سر دارد تا سخنان و رفتار او را خریداری کند.» ولی، به گونه‌ای که «رودینسون» به درستی می‌گوید، «بسیار مشکل است که محمد را در برابر ارتکاب این عمل بیگناه دانست.» هیچ نشانه‌ای وجود ندارد، نشان دهد که محمد پیش و یا پس از عملی که با یهودیان «بنی قریظه» انجام داد، در رفتار خود با یهودیان احساس رحم و انسانیت داشته است. به گونه‌ای که «موشه گیل» گفته است، محمد دست کم از آغاز بر آن بوده است که یهودیان را از شهر مدینه بیرون براند. افزون بر آن، وی آشکارا به پیروان خود دستور داده بود که هرگاه به یهودیان دسترسی پیدا کردند، آنها را نابود کنند. و نیز از پاسخی که «ابولبابه» آغاز بر آن بوده است که یهودیان را از شهر مدینه بیرون براند. افزون بر آن، وی آشکارا به پیروان خود دستور داده بود که هرگاه به یهودیان دسترسی پیدا کردند، آنها را نابود کنند. و نیز از پاسخی که «ابولبابه» به یهودیان «بنی قریظه» داد، معلوم می‌شود که محمد در باره سرنوشت یهودیان «بنی قریظه» از پیش تصمیم خود را گرفته بوده است. از دگر سو، داوری «سعد بن معاذ» نیز یک امر ناگهانی نبود. «سعد بن معاذ» یک مسلمان بنیادگرا و یکی از افرادی بود که در آغاز ادعای پیامبری محمد، اسلام آورده و هنگامی که محمد قلعه محل سکونت یهودیان «بنی قریظه» را محاصره کرده بود، زخمی شده و انتظار مرگش را می‌کشید. و سرانجام اینکه محمد داوری «سعد بن معاذ» را از بن دل پذیرفت و این کار محمد، دلیلی است که دارای ارزش ویژه خود می‌باشد.

۳- و اما نویسندگان میانه‌روئی هستند که از اصول اخلاقی و فرهنگی پیروی کرده و باور دارند که محمد را به مناسبت عملی که بر ضد یهودیان طایفه «بنی قریظه» انجام داد، نه باید سرزنش و نه اینکه عملش را تأیید نمود. «ما نمی‌توانیم بگوئیم که رفتار محمد با یهودیان «بنی قریظه» با اصول اخلاقی امروز برابری می‌کند. بدیهی است، سرنوشتی که محمد برای آنها تعیین کرد، بسیار شدید و دردناک بود، ولی با توجه به اصول و موازین جنگ در آن زمان ناهمگون نبود.»^{۱۱۶} ما در پیش گفته‌ایم که میانه‌بینی، یکی از بیماری‌های زمان ماست و در فصل آخر این کتاب نیز فرصتی به دست خواهد آمد تا دو باره در این مورد بحث کنم. ولی، در اینجا بی مناسبت نیست از لحاظ منطقی به شرح نکته‌های زیر پردازیم.

● یکی از انتقاداتی که به تئوری میانه‌بینی و نسبی‌گرایی می‌توان وارد کرد، آنست که «میانه‌بینی» در نهاد یک تئوری توانمند و شایسته پذیرش نمی‌تواند باشد. هنگامی که برای شرح تئوری نسبی‌گرایی و میانه‌بینی، پدیده‌ای فرض می‌شود، خود آن پدیده از میانه‌بینی و نسبت بر خوردار نیست؛ زیرا انسان برای آن قطعیت و تکامل قائل است.^{۱۱۷} به گفته دیگر می‌توان گفت که تئوری میانه‌بینی و نسبی‌گرایی از منطق بهره‌ای نمی‌برد.

● هرگاه بین زمان ما و زمانی در گذشته ناهمگونی کامل وجود داشته باشد، نه تنها از لحاظ منطقی ما نخواهیم توانست در باره گذشته داوری خردگرایانه بکنیم، بلکه در این باره توان داوری شایسته و پسندیده نیز نخواهیم داشت. ما نخواهیم توانست با ذهنیت و اندیشه‌گری سده بیستم در باره یکی از اجتماعات زمانهای پیش و یا یکی از افراد آن داوری کنیم. با این وجود، می‌بینیم که میانه‌بینان با کمال ساده‌نگری و سهل‌انگاری، محمد را بر پایه پندارهای نابجا، انسانی «با رحم» به شمار می‌آورند (رادینسون، صفحه ۳۱۳). «نورمن استیلمن»، سرنوشت «بنی قریظه» را «سخت و دردناک» شرح داده است. «سخت و دردناک از چه نظر؟» از لحاظ شرایط سده بیستم و یا سده هفدهم؟ افزون بر آن «استیلمن» سخن از «مقررات سخت» جنگ می‌گوید. سختی از چه نظر؟

باید توجه داشت که حتی اگر ما تمایل داشته باشیم که از نقطه نظر

منطقی، تاریخ را در شرایط بیطرفی کامل بنویسیم، این کار غیر ممکن خواهد بود. کتاب «استیلمن» *The Jews of Arab Land* پر از شرح عبارات اخلاقی مانند «بردباری و تحمّل باورها و اندیشه‌های دیگران است» و با این وجود، در گفتار و کردار محمد، کوچکترین نشانه‌ای از این ارزش وجود ندارد. هیچ نویسنده میانه‌بین و نسبی‌گرائی نمی‌تواند با دید مطلق‌گرائی، محمد را در جایگاه «یکی از بزرگترین فرزندان آدم» ستایش کند (وات).

● اگر تئوری میانه‌بینی و نسبی‌گرائی درست باشد، بنابراین برای ما امکان نخواهد داشت، عیسی مسیح و یا سقراط و یا سولون را با هیتلر مقایسه کنیم. اگرچه، در ظاهر این گفته نابخردانه به نظر می‌رسد، ولی به هر روی ما نمی‌توانیم به درستی ادعا کنیم که مسیح از نظر اخلاقی برتر از هیتلر بوده است. هرگاه ممکن بود، اصول و ارزشهای اخلاقی را به گونه کامل با نسبی‌گرائی، ارزشیابی و بررسی نمود. «شهروندان امریکائی و بریتانیائی می‌بایستی بردگی و آزار دادن یهودیان را پذیرش نمی‌کردند، ولی آنها نمی‌توانستند به گونه مطلق، این اعمال را ناشایسته دانسته و یا اینکه خود از بردگی و آزار دادن یهودیان جلوگیری به عمل آورند.»^{۱۸}

● در پندار «استیلمن» که در بالا شرح داده شد، نکته دیگری نیز پنهان شده که باید روشن گردد و آن نکته اینست که «استیلمن» می‌خواهد بگوید، ما نمی‌توانیم زن و یا مردی را که زیر نفوذ عوامل زمان قرار گرفته، سرزنش کنیم. این تئوری، سرزنش را از انسانی که دارای کاستی اخلاقی است، بر می‌دارد و آنرا به دوره و یا زمانی که شخص در آن دوره و یا زمانی که شخص در آن دوره زیست می‌کرده، منتقل می‌کند. ولی بدیهی است که این تئوری هیچگاه نمی‌تواند به کمک محمد آمده و از اعمال زشت و غیر اخلاقی که او مرتکب شده، دفاع کند. زیرا، اگر محمد در یک دوره وحشیگری بسر می‌برده، بنابراین خود نیز یک انسان وحشی بوده؛ نه بدتر از سایر افراد اجتماع آن روز و نه بهتر از آنها. (و بدیهی است که یک شخص نسبی‌گرا نمی‌تواند تنها «زمان» را برای جنایات افراد بشر سرزنش کند.)

و اکنون بی‌مناسبت نیست به شرح چند واقعیت پردازیم:

۱- هیچ نشانه‌ای وجود ندارد، ثابت کند که عربستان سده هفتم میلادی، با زمان ما از لحاظ اخلاقی، تفاوت‌های زیاد داشته است. عقیده «استیلمن» که در بالا به آن اشاره شد، در این باره بی‌نهایت خوشبینانه است.^{۱۱} «مویر» در باره کشتار «این‌سنینه» می‌گوید، ممکن است در آن روزگار، گاهی اوقات تازی‌ها به جراثمی مانند آنچه که محمد برضد یهودی‌ها انجام داد، دست زده باشند؛ ولی نمی‌توان چنین رفتار شرم‌آوری را از فروزه‌های عادی و اخلاقی تازی‌های آن زمان به‌شمار آورد. روزی مروان، فرماندار مدینه از «بنیامین» که عضو طایفه «کعب» بود و به‌اسلام گرائیده بود، پرسش نمود: «کعب چگونه کشته شد؟» «بنیامین» پاسخ داد: «با حيله و ریا و خیانت.» این موضوع را «رادینسون»^{۱۲} نیز در کتاب خود نقل کرده است. بنابراین معلوم می‌شود، روش‌های وحشیانه‌ای که محمد در نابود کردن مخالفانش به‌کار برد، جزء فرهنگ تازی‌های آن زمان نبوده، بلکه در آن روزگار نیز چنین اعمال و رفتاری، جرم و جنایت به‌شمار می‌رفته است. نویسندگانی که کوشش کرده‌اند، محمد را از جنایاتی که مرتکب شد، تبرئه کنند، تصور انجام این اعمال از یک فرد بشر نیز برایشان امکان نداشته، چه رسد به کسی که ادعای پیامبری خدا را هم می‌کند. چگونه ممکن است، کسی جزئیات اعمال و رفتار ستمگرانه محمد را بخواند و او را بیگناه به‌شمار آورد؟

براستی ناخردانه است که ما تصور کنیم در سده هفتم میلادی، تازی‌های عربستان با فروزه‌های والای انسانی، مانند رحم، انصاف، شفقت، و سخاوت به‌گونه کامل بیگانه بوده‌اند. به‌گونه‌ای که «عیسی برلین»^{۱۳} Isaiah Berlin گفته است: «پیوسته در باره تفاوت‌های بین ملت‌ها و اجتماعات بشر مبالغه‌گویی شده است. هیچ فرهنگی در دنیا وجود ندارد که نتواند بین خوب و بد و درست و نادرست، تفاوت بگذارد. برای مثال، تمام اجتماعات روی زمین فروزه جرأت و شهامت را ستوده‌اند. تردید نیست که فروزه‌ها و ارزش‌های اخلاقی در دنیا برای بشریت جنبه همگانی و همه‌جائی دارند.»^{۱۴} وحشیگری در هر دوره‌ای که بشر با آن روبرو شده،

وحشیگری بوده است.

جای بسیار شگفت است که محمد خود بر پایه آیه ۱۲۸ سوره آل عمران و ۲۲ سوره حج آموزش می دهد که انسانیت و اصالت واقعی مستلزم گذشت و بخشش است و در اسلام آنهایی که خشم خود را فرو می نشانند و دیگران را مورد بخشش قرار می دهند، پاداششان بهشت خواهد بود، با این وجود، محمد خود در رفتار با یهودیان طایفه «بنی قریظه»، آموزشهای خویش را نادیده گرفت.

۲ تاریخ‌نویسان برجسته از داوری در باره ارزشهای اخلاقی مردان تاریخی خودداری نوریده‌اند. «استیون رانسیمان» Steven Ransiman در کتاب *History of the Crusades* رفتار «سلطان بایبار» را «ستمگرانه، ناجوانمردانه، خیانتکارانه و خشن و چگونگی سخن گفتنش را زننده توصیف می کند... و او را مردی بد و شریر می داند.»^{۲۲}

پس از نابود کردن یهودیان «بنی قریظه»، محمد به عملیات راهزنی و ترور مخالفان ادامه داد. گروهی از طایفه یهودی «بنی نضیر» که در پیش از مدینه بیرون رانده شده و در خیبر که واحه‌ای نزدیک به مدینه بود، سکونت اختیار کرده بودند، متهم شدند که قبایل چادرشین را تحریک می کنند تا به مسلمانان حمله نمایند. محمد دستور داد که رئیس آنها «ابی حقیق» ترور شود. پس از ترور «ابی حقیق»، محمد دریافت که این ترور نیز مشکلات او را از بین نبرده است. بنابراین نقشه‌ای طرح کرد و بر پایه آن، یک هیئت نمایندگی از سوی خود به خیبر گسیل داشت تا آنها با رهبر جدید یهودی‌های «بنی نضیر» به نام «اثیربن زریم» تماس گرفته و او را قانع کنند، به مدینه برود تا در آنجا امکان فرمانداری او بر خیبر بررسی گردد. «اثیربن زریم» درخواست کرد به او تصمیم داده شود که جان وی و همراهانش از تعرض مصون خواهد بود و محمد به وی در این باره تعهد داد. «اثیربن زریم» با سی نفر از همراهان خود که همه بدون سلاح بودند، به اتفاق فرستاده‌های محمد راهی مدینه شد. در راه خیبر به مدینه، پیروان محمد بدید بهانه بسیار جزئی به آن سی نفر مهمانان فراخوانده شده بدون سلاح حمله کردند و همه آنها را بجز یک نفر که موفق به فرار شد،

از دم تیغ گذرانیدند. هنگامی که فرستادگان محمد به مدینه بازگشت کردند، وی به آنها خوش آمد گفت و هنگامی که از عمل آنها نسبت به یهودیان آگاه شد، اظهار داشت: «براستی که الله شما را از دست گروهی افراد نادرست نجات داده است.» در مورد دیگری محمد در باره فلسفه جنگ گفته است: «جنگ بغیر از ریا و فریب چیز دیگری نیست.»

محمد و پیروانش به خبیر حمله کردند و درحالیکه فریاد می زدند: «ای افرادی که پیروزی نصیبتان شده است، بکشید، بکشید.» دژهای قلعه خبیر، یکی پس از دیگری بوسیله مسلمانان گشوده شد تا سرانجام به «خموس» رسیدند و آنها نیز از دست یهودیان خارج کردند. سپس، محمد رهبر یهودیان «کنانه بن ربیع» و عموزاده او را احضار کرد و آنها را متهم نمود که جواهرات طایفه «بنی نضیر» را پنهان کرده اند. آنها اظهار داشتند که هیچ مالی برایشان باقی مانده است. آنگاه به گونه ای که تاریخ نویس بسیار معتبر ابن هشام نوشته است،^{۱۲۱} محمد، «کنانه بن ربیع» را به زبیر یکی از نزدیکانش تحویل داد و به او گفت: «این شخص را آنقدر شکنجه بده تا محل پنهان کردن جواهرات را اعتراف کند.» زبیر با آتشی که روی سینه او گذاشت، آنقدر شکنجه اش داد تا او مرد. سپس، محمد^{۱۲۲} پیامبر، او را تحویل «محمد بن مسلمه» داد و وی به انتقام خون برادرش «محمود بن مسلمه» سر او را از بدن جدا کرد.^{۱۲۳}

پس از آن محمد، سرانجام یهودیان سایر دژهای خبیر را مورد حمله قرار داد و «بغیر از طایفه یهودی «بنی نضیر» که در پیش از محل سکونت خود بیرون رانده شده بودند، آنها را وادار کرد با پذیرش شرایطی تسلیم شوند.

هر زمانی که در باره فروزه های اخلاقی محمد داوری می شود، باید صفات ستمگری، شکنجه دادن، ترور کردن و کشتن را از شخصیت او جداناپذیر دانست. ولی، باید دانست که شوربختانه، فروزه های زشت محمد تنها به فهرست یاد شده پایان نمی پذیرد. ما باید کردار و رفتار او را در چند مورد دیگر نیز برپایه نوشتارها و بنمایه های اسلامی مورد بررسی قرار دهیم.

داستان زینب

روری محمد برای دینار پسر خوانده‌اش زید، به‌سپار خانه او شد. زید سومین فردی بوده که به‌پامبری محمد ایمان آورده و مسلمان شده و به‌پدر خوانده‌اش بسیار با وفا بوده و محمد نیز به‌نوبه خود به‌او بسیار مهر می‌ورزیده است. زید با «زینب بنت جحش» دختر عموی محمد که برآستی زن بسیار زیبایی بود، ازدواج کرده بود.

در آنروز، زید خانه نبود و زینب که کم‌و‌بیش نیمه‌لخت بود، در را بروی محمد باز کرد و او را به‌درون خانه فرو خواند. زیبایی زینب از بدن نیمه‌لختش آشکار شده بود و محمد را در جا میخکوب کرد. پس از لختی سکوت، محمد اظهار داشت «تبارک‌الله احسن‌الخالقین که چگونه قلب مردان را دگرگون می‌کند» سپس، در حالیکه مشاهده زیبایی زینب، محمد را به‌خود آورده بود خانه زید را ترک کرد. هنگامی که زید به‌خانه بازگشت، زینب آن رویداد و سخنانی را که محمد بر زبان آورده بود، برای زید تکرار کرد. زید یکسره نزد محمد رفت و اظهار داشت، میل دارد همسرش را برای او طلاق دهد. محمد از پذیرش پیشنهاد زید سر باز زد و اظهار داشت: «همسرت را برای خود نگهدار و از الله بترس» زینب با شناسایی محمد می‌دانست که باید خود را برای ازدواج با او آماده کند و زید نیز که درک کرده بود، عشق زینب در دل محمد خانه کرده است، او را طلاق گفت ولی، محمد به‌سبب سرزنش مردم، هنوز در ازدواج با زینب تردید داشت. افزون بر آن در سنت تازی‌ها، پسر خوانده باپسر راستین انسان تفاوتی نداشت و تازی‌های آن زمان، ازدواج با همسر پسر خوانده را ازدواج با نزدیکان و حرام به‌شمار می‌آوردند ولی، بنا به‌رسم معمول همیشگی، آبه‌ای از سوی الله به‌محمد وحی شد و به‌او جرأت داد تا شرفش را زیر پا بگذارد. روری، هنگامی که محمد نزد عایشه، یکی از همسرانش نشسته بود، به‌گونه ناکهانی وارد یکی از غش و ضعف‌های هنگام وحی تردید. هنگامی که از آن حالت برور آمد، اظهار داشت: «چه کسی نزد زینب خواهد رفت و به‌او شادباش خواهد گفت؟ زیرا، الله ازدواج او را با من تجویز کرده است.» آبه‌های ۲ تا ۷

سوره احزاب در این باره می گوید:

«الله در درون یک مرد دو قلب قرار نداده... همچنین پسر خوانده های شما را پسران شما به شمار نیاورده است... شما پسر خوانده ها را به پدرانشان نسبت دهید که این نزد الله به عدل و راستی نزدیکتر است.»

و هنگامی که الله و پیامبرش در باره موردی فرمان صادر می کنند، دیگر مردان و زنان مؤمن در امور خود اختیاری ندارند... و به خاطر بیایور تو با آنکس که خدایش به او مهربانی کرد، نیکی کرده و گفتی زنت را نگهدار و از خدا بترس. و آنچه در دل پنهان داشتی الله آشکار ساخت و تو از مخالفت و سرزنش مردم ترسیدی و سزاوارتر بود از الله بترسی. پس ما هم چون زید از آن زن کام دل گرفت، او را به نکاح تو در آوردیم تا پس از آن مؤمنان در نکاح زنان پسر خوانده خود که با تشریفات شرعی از شوهرانشان طلاق می گیرند، اشکالی نداشته باشند و فرمان الله باید انجام پذیرد. محمد پدر هیچک از شما نیست، بلکه او رسول خدا و پیامبر پایانی است.»

بازتاب بسیار فوری و طبیعی در برابر آیه های بالا، سخنان عایشه، یکی از همسران محمد بود. عایشه با مشاهده آنچه که محمد، در باره افزودن زینب به حرمسرایش انجام داد، اظهار داشت: «من در شکفتم که الله تو در جامه عمل پوشانیدن به خواست ها و هوسهایت تا چه اندازه با شتاب اقدام می کند.»

براستی که دفاع افراد خوشبین چگونه می تواند، آنچه را که دفاع پذیر نیست، دلیلی نشان دهد؟ «وات» و دیگران کوشش کرده اند، ازدواج محمد با زینب را به جهات سیاسی پیوند بزنند و ابراز داشته اند که محمد از دست زدن به این ازدواج هیچ هدف جنسی نداشته، زیرا زینب در آن زمان ۲۵ ساله بوده و از اینرو از جاذبه زیبایی قابل توجهی بهره نمی برده است. ولی، این روش استدلال بسیار مسخره و بی پایه است. تمام بنمایه های اسلامی ریشه و پایه تمام این رویداد را هدف و شور جنسی می دانند: زیبایی زینب، نیمه لخت بودن او، جاذبه افسونگر جنسی اش که با وزش باد آشکار شده بود و سخنانی که محمد با مشاهده ناگهانی بدن نیمه لخت زینب بر زبان راند، همه حاکی از شور و هدف جنسی او

می‌باشند. تردید نیست که گروهی از پیروان محمد از ازدواج او با زینب به شگفت افتادند، ولی آنچه که سبب شگفت‌زدگی آنها از این عمل غیر عادی و بدون پیشینه شد، شور و هدف جنسی محمد نسبت به زینب نبود، بلکه آوردن آیه و روشی از سوی الله برای عملی بود که در گذشته، یک تحریم اجتماعی به شمار می‌رفت. «رادینسون» ادامه می‌دهد:

یکی از مسلمانان دانشمند و مدافع به‌نام «محمد حمیدالله» در دفاع از این عمل محمد گفته است، سخنان و واژه‌هایی که محمد در باره زیبایی زینب بر زبان آورد، در واقع شگفتی او را نسبت به این امر نشان می‌دهد که زینب نباید دارای چنین همسر زیبایی باشد. ولی، روشن و آشکار است که محمد به‌بجوجه چنین هدفی در سر نداشته، زیرا متن آیه‌هایی که ادعا می‌کند به‌او وحی شده، هیچ اشاره‌ای به چنین موردی نمی‌کنند. آیه‌هایی که در این باره در قرآن وجود دارد، حسی حاکی است که محمد میل داشت، به‌عملی دست بزند که الهامات الهی در ابتدا فرمان این کار را به‌او نداده بود و بعدها او را مجاز به انجام آن عمل کرد، ولی محمد تنها از ترس مردم به انجام آن عمل دست نزد ^{۲۲۱}

افزون بر ازدواج محمد با زینب، همسر پسرخوانده‌اش؛ او سبب ایجاد رسوائی جنسی دیگری نیز شد که آرامش حرم او را به‌پروا انداخت. بدین شرح که محمد اوقات خود را بین همسرانش بخش کرده بود و هر شبی را به‌نویت با یکی از آنها می‌گذرانید. روزی، زمانی که نویت گذرانیدن محمد با حفصه، دختر عمر بود، «حفصه» برای دیدار پدرش خانه را ترک کرد. ولی، «حفصه» به‌سببی، به‌گونه ناگهانی به‌خانه بازگشت و مشاهده نمود که محمد با «ماریه قبطیه»، کنیز سیاهی که صیغه او بود، در رختخواب او خلوت کرده است. «حفصه» با مشاهده عمل محمد بسیار خشمگین شد و به‌سختی به‌سرزنش او پرداخت و تهدید کرد که عمل او را با سایر زنان حرمش در میان خواهد گذاشت. محمد به «حفصه» التماس کرد که در این باره سکوت کند و به‌او قول داد که دیگر با «ماریه قبطیه» همبستر نخواهد شد. بدیهی است که «حفصه» قدرت نگهداری این سر را نداشت و آنرا به‌عایشه که او نیز از «ماریه

قبطیه» نفرت داشت، آگاهی داد. با آگاهی عایشه از جریان امر، تمام همسران محمد از موضوع باخبر شدند و در برابر محمد جبهه گرفتند. در این مورد نیز مانند رویداد زینب، الله به کمک پیامبرش آمد و با نازل کردن آیه‌ای، بحرانی را که نزدیکی محمد با «ماریه قبطیه» کنیز سیاه صیغه‌اش در بستر «حفصه»، پدید آورده بود، پایان داد. الهام آسمانی به محمد گوشزد کرد که تحریم «ماریه قبطیه» بر خود لزومی ندارد و او تعهدی را که در این باره به «حفصه» داده باید لغو سازد. افزون بر آن، وحی آسمانی الله، همسران محمد را از اینکه در برابر او به شورش دست زده‌اند، سرزنش کرد. آیه نازل شده همچنین اشاره کرده بود که محمد می‌تواند تمام زمان حرمسرایش را طلاق گوید و همسران سازگارتری بجای آنها گزینش کند. سپس، محمد برای یکماه تنها با «ماریه قبطیه» بسر برد و از سایر همسرانش دوری جست. سرانجام با میانجیگری ابوبکر و عمر، محمد با همسرانش آشتی کرد و آنها را مورد بخشش قرار داد و نظم و آرامش دوباره به حرمسرای او بازگشت نمود. آیه اول سوره تحریم که در این باره نازل شده، می‌گوید:

«ای پیغمبر، برای چه آنرا که الله برای تو حلال کرد (یعنی ماریه قبطیه)، جهت خشنود کردن زنانت بر خود حرام کردی؟ و الله آمرزنده و مهربان است. براستی، الله حکم کرد که تو سوگندهای خود را پس بگیری... پیغمبر رازی را با یکی از همسرانش در میان گذاشته بود، ولی او آن سر را فاش کرد و الله جریان را به پیامبرش آگاهی داد... اگر پیغمبر شما را طلاق داد، الله زناتی بهتر از شما به او خواهد داد تا همه با حالت تسلیم و ایمان و کوچکی از او فرمانبرداری کنند و اهل توبه و عبادت باشند و این زنان ممکن است در پیش شوهر کرده و یا ناکره باشند.»

به گونه‌ای که «مویر» گفته است: «بنیون تردید می‌توان گفت که در کتاب‌های مقدس شرق»، هیچ موردی خنده‌دارتر و شرم‌آورتر از چنین مطلبی وجود ندارد. و جای بسیار شگفت است که این کتاب در تمام دوره‌های اسلامی خوانده شده و هنوز نیز با آب و تاب هم به گونه خصوصی و هم همگانی به عنوان قرآنی که جاودانی بوده و متعلق به تمام اعصار

است، بوسیله مسلمانان خوانده می شود. ^{۲۲۵} «

آیه های شیطانی

رویناد زشت و زنده دیگری را که محمد به وجود آورد و «موسر» در سالهای پایانی دهه ۱۸۵۰ آنرا آیات شیطانی نام داد و اکنون همه جا ریانزد می باشد، از نوشتارهای غیرقابل تردید (طبری و واقدی) نقل می کنیم. هنگامی که محمد در مکه سکونت داشت و پیش از فرارش به مدینه، روزی که با گروهی از بزرگان مکه نزدیک خانه کعبه نشسته بود، شروع به خواندن متن سوره نجم کرد. متن این سوره در باره نخستین دیدار محمد با جبرئیل سخن می گوید و آنگاه به دیدار دوم محمد با جبرئیل اشاره می کند:

و یکبار دیگر محمد با «جبرئیل» دیدار کرد

این دیدار در محل سدره المنهی که در دورترین مرز عرش

و نزدیک بهشت است، انجام گرفت

درخت سدره می پوشاند آنچه را که کسی از آن آگاهی ندارد

چشم او «محمد» از حقایق عالم آنچه را که باید بنگرد بدون کم و بیش

مشاهده کرد

و او بزرگترین نشانه های پروردگارش را به چشم دید

و شما در باره بت های لات و عُزَی

و بت سومی منات چگونه می اندیشید؟

گفته شده است که در این لحظه، شیطان واژه هایی در دهان محمد

گذاشت که حاکی از آشتی و سازگاری با اهالی مکه که پیامبری او را

مسخره می کردند، بود.

اینها پرنده های بررگی هستند

و شفاعتشان پذیرفته است.

چون این سخنان محمد در حکم شناسائی و تأیید بت های اهالی مکه

بود، آنها از سخنان وی به وجد آمده و گفته شده است که از شدت شادی

با مسلمانان به نمازگزاری پرداختند. ولی، پس از آن جبرئیل به دیدار

محمد آمد و او را از انجام این عمل سرزنش کرد و اظهار داشت که آن دو آیه پایانی را او به‌وی الهام نکرده است:

چی! آیا شما را فرزند پسر و الله را فرزند دختر است؟

برابستی که این تقسیم نادرستی است

اینها جز نامهایی که شما و پدرانتان بر آنها نهاده‌اید، چیز دیگری نیستند.

مسلمانان پیوسته از وجود این آیه‌ها ناراضی و شرمسار بوده و میل ندارند باور کنند که پیامبر آنها چنین مزایایی را به‌بت پرستی نسبت داده باشد. ولی، اگر ما به‌نوشتارهای تاریخی مسلمانان عقیده داشته باشیم، نمی‌توانیم درستی این رویداد شرم‌آور، یعنی آنچه را که تاریخ‌نویسان اسلامی نوشته‌اند، انکار کنیم. حتی در پندارهم نخواهد آمد که یک نویسنده مسلمان بسیار با ایمان و مؤمنی، مانند طبری، چنین داستانی را نوآوری کرده و یا اینکه آنرا از یک بنمایه مشکوک برداشت نموده باشد.^{۲۶} افزون بر آن، این رویداد دلیل بازگشت آن گروه مسلمانانی است که به‌حیثه فرار کرده بودند. زیرا، مسلمانانی که از ترس اهالی مکه به‌حیثه فرار کرده بودند، هنگامی که آگاهی یافتند که بین محمد و اهالی مکه سازش شده، به‌مکه بازگشت نمودند. بدیهی است که نمی‌توان از وقوع این رویداد نتیجه گرفت که محمد به‌مسلمانی پشت کرده و به‌آئین بت‌پرستی اهالی مکه بازگشت نموده، بلکه در واقع او برای جلب پشتیبانی اهالی مکه به‌این عمل دست زد. نتیجه دیگری که از این رویداد می‌توان گرفت ناشرافتمندی محمد می‌باشد: حتی اگر شیطان نیز برآستی این واژه‌ها را در دهان محمد گذاشته باشد، باز هم از داوری در باره نادرستی و حيله‌گری محمد چیزی کاسته نخواهد شد، زیرا چگونه می‌توان به‌مردی اعتماد کرد که به‌این آسانی بوسیله شیطان وسوسه و گمراه شود؟ از دگرسو، چرا الله موافقت کرد، شیطان پیامبرش را فریب دهد؟ از همه اینها گذشته، چگونه می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که شیطان محمد را در مورد سایر آیه‌های قرآن وسوسه و گمراه نکرده باشد؟

در مورد دیگری نیز محمد بوسیله پیروانش مورد انتقاد قرار گرفته و متهم شده است که برای سود شخصی خود، از پیروی هدف دینی اش انحراف جسته است. موضوع بدین شرح است که پس از اینکه محمد قدرت فرمانروائی اش را بر مدینه استوار کرد، اندیشه نمود که زمان آن فرا رسیده است که مکه را نیز در تصرف خود در آورد. ولی، هنگامی که مقدمات حمله به مکه را فراهم می‌دید، به این اندیشه افتاد که زمان به گونه کامل برای انجام این عمل مناسب نیست. از اینرو، تصمیم گرفت با اهالی مکه وارد گفتگو شود. در گفتگوهایی که بین محمد و اهالی مکه انجام گرفت و منجر به امضای پیمان حدیبیه شد، اهالی مکه موافقت کردند که سال بعد، محمد به مکه مسافرت کند و در آنجا مناسک حج بجای آورد، ولی در برابر باید موافقت کند که از کاربرد فرنام «پیامبری» دست بکشد و از تبلیغ آئین اسلام نیز خودداری کند. بدیهی است که محمد بعدها از احترام به پیمان حدیبیه سر باز زد و آنرا شکست.

با در نظر گرفتن نکات بالا، ما اکنون بهتر می‌توانیم مطالب کوتاهی را که دکتر «مارگولیت»^{۲۲۷} از شرح حالی که ابن اسحاق در باره محمد نوشته، برداشت کرده، درک کنیم.

فروزه‌هایی که ابن اسحاق در شرح حالی که برای محمد نوشته به وی نسبت داده، بی‌نهایت زشت و نامطلوب است. ابن اسحاق نوشته است، برای اینکه محمد به هدفهای خود دست یابد، با هر عمل ذد سرشت و نابکاری خود را وفق می‌داد و هنگامی که به سودش بود، انجام هر عمل زشت و غیر شرافتمندانه‌ای را که با تمام ارزشهای اخلاقی منافات دارد، برای پیروانش مجاز می‌دانست. او از فروزه‌های والای اخلاقی و ارزشهای نیک انسانی اهالی مکه بهره می‌برد، ولی بندرت در رفتار و کردار خود نسبت به چنین روشهای نیکو و پسندیده‌ای بازتاب همانند نشان می‌داد. او برای نابودی مخالفان خود، برنامه ترورها و کشتارهای دسته‌جمعی ترتیب می‌داد. فرمانروائی ستمگرانه او در مدینه، در واقع حکم حکومت رهبر راهزنان را داشت که سیاست اقتصادی اش، غارت اموال و دارائی‌های مردم و تقسیم

آنها بود. روش محمد در تقسیم اموال و دارائی های غارت شده مردم چنان بود که گاهی اوقات پیروانش آنها برخلاف عدل و انصاف به شمار می آوردند. او یک آدم افسار کسیخته و بی بند و بار بود و پیروانش را به انجام همین روش ها تشویق و ترغیب می کرد. هر عملی که او انجام می داد، کوشش می کرد، رضایت الله را به انجام آن عمل بچسباند. هیچ نشانه و مدرکی در دست نیست، نشان دهد که محمد به خاطر رسیدن به هدف های سیاسی اش حاضر نبود از باورهای دینی اش دست بردارد. در درازای زمانی که او ادعای پیامبری می کرد، در چند مورد از عقیده به یگانگی وجود خدا و عنوان پیامبری اش دست کشید. به راستی که چنین فروزه هایی شایسته کسی که خود را بیانگزار مذهبی می داند، نیست. همچنین نمی توان گفت که این فروزه ها بوسیله دشمنانش به وی نسبت داده شده اند.

اگرچه، نام ابن اسحاق به دلالی چند بوسیله حدیث نویسان سده سوم هجری با کم احترامی برده شده، ولی هیچک از آن دلائل نتوانسته است، نکاتی را که او در باره شرح حال محمد نوشته و حاکی از فروزه های بدون چون و چرای اخلاقی او هستند، مورد تردید قرار دهد.

ارزشیابی غائی در باره دست آوردهای محمد را پس از فصل بعد که آنرا به شرح قرآن و اصول و موازین آن ویژگی داده ایم، موکول خواهیم کرد.

قرآن

از مردانی که کتاب مقدس می آورند ، بترسید .

St. Thomas Aquinas

براستی می توان گفت ، هر کسی خود را از خطا و لغزش مصون اعلام کرده ، شرارت های بی انتهای برای افراد بشر به وجود آورده است . چنین فردی برای کسانی که سبب پا گرفتن او شده و نیز افرادی که ادعای او را پذیرفته اند ، زیانهای بی شمار به وجود آورده است . و زیانبارترین نوع خطاناپذیری ، آنست که کسی کتابی بیاورد و ادعا کند که درونمایه آن از هر لغزشی خالی است . دلیل این امر آنست که اگر سازمانهای مذهبی و یا مکتب های فلسفی ، عقیده ای ابراز کنند که مورد پذیرش مردم نباشد ، از عقیده خود دست بر خواهند داشت ، ولی هنگامی که اصول و احکام به اصطلاح مقدسی وارد کتابی می شود ، به شکل سنگی درمی آید و جلوی هر گام سازنده ای را سد می کند . هر زمانی که در تاریخ بشر ، کتاب پرستی مُد شده ، تعصبات و تمایلات و یا تفره های بی جهت و ستمکرانه ای با آن همراه بوده است . پرستش نوشتارهای کتابی را که کتاب مقدس نام گرفته ، در واقع می توان ریشه و بنمایه مخالفت انواع گوناگون ادیان با آزاد اندیشی و نهاد حقایق و پژوهش های علمی به شمار آورد . اینگونه مخالفت با آزاداندیشی و واقعیت های علمی در کتابهای مقدس مذهبی زیر ظاهرهای فریبنده پنهان شده و هیچگاه آنها را رها نخواهد کرد . برای آنهایی که باور دارند ، نادانی سبب و فرمود مهم بدیها و شرارت های انسانی است و اینکه

درستی و راستی نه تنها در کردار، بلکه در اندیشه انسان، سبب پیشرفت اخلاقی و خردگرایی او می‌شود. روشن است که کتاب پرستی و عقل و ایمان بستن به درون‌مایه‌های یک کتاب، خود یکی از انواع بت پرستی است. بر راستی که باید با خودسری و فشار بی‌اندازه تکرار کرد که «لغزش ناپذیری» به هر شکلی که وجود داشته باشد، خواه دینی و خواه غیر دینی باید نابود شود.^{۲۲۸}

T.H. Huxley, *Science and Hebrew Tradition*

امیدواریم هر مسلمانان که این متن را می‌خوانند، ساده‌گویی مرا ببخشاید. هر مسلمانان، قرآن را کتاب الله می‌داند و من به عقیده او احترام می‌گذارم. ولی، من باور ندارم که قرآن کتاب الله است و مانند بسیاری از شرق‌شناسان، کوشش نخواهم کرد، باورها و مفاهیم راستین سخنانم را زیر عبارات دو پهلو و ظاهر فریب پنهان کنم و ساده و آشکار سخن خواهم گفت. این روش شاید کمک کند تا من با افراد و حکومت‌هایی که به اسلام ایمان دارند، پیوند نیکویی داشته باشم؛ زیرا من میل ندارم، کسی را فریب بدهم. این حق مسلم مسلمانان است که کتاب مرا نخوانند و یا به عقاید و باورهای یک غیر مسلمان گوش ندهند؛ ولی اگر آنها تصمیم گرفتند کتاب مرا بخوانند باید بدانند در کتاب من، مطالبی آمده است که برای دین آنها کفر به‌شمار خواهد رفت. بدیهی و مسلم است که من باور ندارم که قرآن کتاب الله است.

^{۲۲۹}
Maxime Rodinson

کتاب قرآن به زبان عربی نوشته شده و به سوره‌ها و آیه‌هایی بخش گردیده است. گفته شده است، کتاب قرآن کم‌وبیش دارای ۸۰/۰۰۰ واژه و بین ۶/۰۰۰ تا ۶/۲۴۰ آیه و ۱۱۴ سوره است. هر سوره بجز سوره‌های (توبه) و فاتحه (نخستین سوره قرآن) با عبارت «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز می‌شود. هر کسی که قرآن را نگارش کرده، سوره‌های درازتر را بدون توجه به اصطلاح به زمان وحی آنها به محمد، پیش از سوره‌های کوتاه قرار داده است.

یک مسلمان عادی و غیر فلسفی امروز، باور دارد که کتاب قرآن سخنان مستقیم و خالی از لغزش الله است که به زبان سره عربی بوسیله جبرئیل فرشته به محمد وحی شده و تمام متون و آیه‌های آن الهی و ابدی است. مسلمانها باور دارند، متن اصلی قرآن در آسمان وجود دارد (آیه ۲ سوره زخرف می‌گوید، قرآن مادر کتابهاست، آیه ۷۷ سوره واقعه حاکی است که قرآن در کتابی محفوظ شده و آیه ۲۲ سوره بروج می‌گوید، قرآن در لوح نگهداری شده است). جبرئیل فرشته قرآن را به محمد دیکته کرده و وی سپس آنرا پس از دیکته کردن جبرئیل، تکرار نموده است. مسلمانان جدید، همچنین ادعا می‌کنند که الهامات الهی همانگونه که جبرئیل فرشته به او وحی کرده، بدون تغییر و یا یکاستن و یا افزودن به آن نگهداری شده است. مسلمانان در هنگام زایش، ازدواج و مرگ به خواندن قرآن می‌پردازند. بنا به نوشته «گیلوم» Gillaume «تقدس قرآن از همه کتابهای دیگر جهان بالاتر است. قرآن را همیشه باید بالای سایر کتابها قرار داد و نه زیر آنها؛ هنگامی که قرآن با صدای بلند خوانده می‌شود، هیچکس نباید بیاشامد و یا سیگار دود کند و با سکوت کامل باید به آن گوش داده شود. قرآن به عنوان طلسمی بر ضد بیماری و یا مصیبت‌ها به کار می‌رود.» «شیخ نفضاوی در کتاب غزلیات خود، زیر فرمان (باغ معطر)، می‌نویسد که قرآن حتی نیروی جنسی انسان را زیاد می‌کند. بر پایه گفته او: «خواندن قرآن انسان را برای جماع آماده می‌سازد.»

«هارگرونج» و «گیلوم» هر دو می‌گویند، مسلمانان بی فکر بجای اینکه اندیشه‌های فرزندان خود را بارور سازند، با زور و فشار آنها را مجبور می‌کنند، یا تمام (در حدود ۶/۲۰۰ آیه قرآن) و یا بخشی از قرآن را ازبر کنند: «فرزندان مسلمانان»، این شاهکار شگفت‌انگیز را به بهای از دست دادن سرمایه‌های خرد و برهان خود انجام می‌دهند. زیرا، ازبر کردن متون و مطالب قرآن آنچنان مغز آنها را تنگ می‌کند که دیگر جایی برای اندیشه‌های جدی در سرشان باقی نمی‌ماند.»

«هارگرونج» می‌نویسد:

این کتاب که زمانی قرار بود، دنیا را اصلاح کند، اکنون بوسیله آموزگاران و

افراد عادی با پیروی از قواعد و مقررات ویژه‌ای خوانده می‌شود. بدیهی است که مقررات خواندن قرآن مشکل نیست، ولی هنگام خواندن آن، مفهوم و معنی واژه‌ها و عبارات بهیچوجه در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه قرآن برای آن خوانده می‌شود که مسلمانان باور دارند، خواندن قرآن، عملی پسندیده و شایسته است. نبود توجه و اندیشه به مفاهیم قرآن در هنگام خواندن آن تا اندازه‌ای است که نه تنها افراد عادی، بلکه حتی دانشمندان اسلامی نیز که با تفسیرهای قرآن آشنا هستند، توجه ندارند، مفهوم آیه‌هایی که قرائت می‌کنند، چه زمانی اعمال و رفتار آنها و شنونده‌های قرائت قرآن را گناه می‌شمارد و آنها را سزاوار مجازات می‌داند.

به گفته دیگر، مجموعه اصول و آداب و رسومی که چهاره سده پیش بوسیله افرادی که در راه به دست آوردن قدرت، فرمانروایی بر دیگران و جهانگیری تلاش می‌کردند، ابتکار شد؛ امروز به شکل یک کتاب مقدس دینی در آمده که مانند یک موسیقی روحنواز بوسیله جوانان مسلمان هر روز تکریم می‌شود و زندگی بخش بزرگ و با ارزشی از جوانان تحصیل کرده کشورهای مسلمان را در سراسر دنیا به تباهی کشیده است.

آیا قرآن کلام خداست؟

«سیوطی» زیانشناس بزرگ اسلامی و مفسر قرآن، پنج مورد در قرآن پیدا کرد که استناد آنها به الله مسلم نیست. برخی از واژه‌هایی که در این پنج مورد به کار برده شده، بدون تردید بوسیله خود محمد و برخی از آنها بوسیله جبرئیل ابراز شده است. عملی دشتی^{۱۲} نیز در کتاب بیست و سه سال به مواردی اشاره می‌کند که گوینده آنها نمی‌تواند، الله باشد. برای مثال، سوره نخست قرآن می‌گوید:

به نام خداوند بخشنده مهربان. ستایش خدایرا که پروردگار جهانیان بوده و مهربان و بخشنده و مالک روز داوری است! ما ترا می‌پرستیم و از تو یاری می‌جوئیم. ما را به راه راست هدایت کن. راه افرادی که به آنها نعمت دادی، نه آنهایی که بر آنها خشم گرفتی و نه گمراهان عالم.

اینها واژه‌هایی است که آشکارا در حالت نماز به خدا خطاب می‌شود

این واژه‌ها را محمد در ستایش از الله به کار برده و از او خواسته است، ویرا یاری و هدایت کند. به گونه‌ای که بسیاری خاطر نشان کرده‌اند، هرگاه در ابتدای این سوره واژه امری «قُلْ» به مفهوم «بگو» به کار رفته بود، اشکال کار را بر طرف می‌ساخت. این واژه امری «بگو» در حدود ۳۵۰ مورد دیگر در قرآن به کار رفته و تردید نیست که این واژه‌ها بعدها بوسیله نویسندگان قرآن وارد این کتاب شده تا اشکالات پیچیده و بیشمار موارد مشابه قرآن را بر طرف سازد. «ابن مسعود» یکی از یاران محمد و یکی از صاحب نظران قرآن، گفته است که سوره فاتحه و سوره‌های ۱۱۳ (الفلق) و ۱۱۴ (الناس) که دارای عبارت «من به خدا پناه می‌برم» می‌باشند، جزء قرآن نیستند. همچنین باید توجه داشت که در آیه ۱۰۴ سوره انعام، عبارت «من نگهبان شما نیستم.» بوسیله خود محمد گفته شده است.

«آیات الهی و آسمانی از سوی الله آمد. پس هر کس آنها را تشخیص داد به سعادت رسید و هر کسی که نسبت به آنها نابینا باقی ماند، زیان دید و ﴿من نگهبان شما نیستم﴾.» داود در زیرنویس ترجمه خود از قرآن می‌افزاید، واژه «من» به محمد بر می‌گردد.

در همان سوره انعام، در آیه ۱۱۴، محمد می‌گوید: «آیا من ﴿محمد﴾ باید دآوری بغیر از الله بگیرم؟ در حالیکه او کتاب کریم ﴿قرآن﴾ را برای شما فرستاده است.» یوسف علی در ترجمه خود به ابتدای این آیه واژه «بگو» را که در اصل عربی قرآن وجود ندارد، افزون کرده و در این باره در زیرنویس و یا تفسیر شرحی نداده است. علی دشتی نیز سوره ۱۱۱ (المسد) را واژه‌های خود محمد دانسته و باور دارد که این واژه‌ها شایسته وجود الله نیست. دشتی می‌نویسد: «این شایسته آفریننده کائنات هستی نیست که به یک تازی نادان دشنام داده و همسر ویرا حمال چوب بنامد.» این آیه کوتاه به ابولهب، عموی محمد اشاره می‌کند که یکی از سرسخت‌ترین مخالفان او بوده است: «دستان ابولهب بریده و وجودش نابود باد.» او از دارائی‌ها و ثروت‌هایش فایده و بهره‌ای نخواهد برد و او و همسرش جایشان در شعله‌های سوزان آتش خواهد بود. همسر او روی

شانه‌هایش چوب حمل می‌کند و طنابی از لیف خرما به گردنش خواهد بود. «یا این واژه‌ها را خود محمد به وجود آورده و یا اینکه الله تمایل دارد، واژه‌های فرومایه به کار ببرد، زیرا «ابولهب» معنی «پدر شعله‌های آتش!» می‌دهد. به هر روی، بدون تردید می‌توان گفت که کاربرد این واژه‌ها نه تنها از الله دور است، بلکه شایسته پیامبر الله نیز نیست.

به گونه‌ای که «گلد زیهر»^{۲۳} گفته است: «فرقه معتزله که در دینداری و پارسائی، مسلمان کامل بودند، مانند خوارج که اصالت و درستی متن قرآن را انکار کرده‌اند، انتساب آن بخشهایی از قرآن را که محمد به دشمنانش (مانند ابولهب) نفرین کرده و ناسزا گفته، به الله دور دانسته‌اند. بدیهی است که الله نمی‌توانسته است در متن قرآن که در لوح حفظ شده، چنین واژه‌های زشتی را ادا کند. به گونه‌ای که ما در جستارهای آینده خواهیم دید، هرگاه ما بخواهیم این روش داوری را به بخش‌های دیگر قرآن نیز سرایت دهیم، آن زمان بغیر از واژه‌هایی که می‌گوید: «الله بخشنده و مهربان و خدای دانا و آگاه کامل است»، دیگر چیز زیادی باقی نخواهد ماند.

علی دشتی^{۲۴} همچنین به آیه اول سوره اسراء اشاره کرده و می‌گوید، متن این آیه نیز گوینده و شنونده را با یکدیگر درهم آمیخته و روشن نیست که آیا از الله و محمد، کدامیک گوینده و کدامیک شنونده است: «پاک و منزّه است خدائی که شبی بنده خود را از مسجد حرام به مسجد الاقصی که پیرامونش را مبارک و پر نعمت ساخت، بسیر داد تا آیات و اسرار غیب خود را به او بنمایاند! و خدا شنوا و بیناست.»

دشتی در این باره می‌نویسد:

بخش نخست جمله که از پروردگار به‌نسبیت بسیر دادن بنده خود از مکه تا فلسطین ستایش شده، نمی‌تواند کلام خدا باشد، زیرا معقول نیست که الله خود را ستایش کند، بلکه محمد باید او را ستایش نماید. ولی، جمله بعدی که به مسجد الاقصی اشاره کرده و می‌گوید: «پیرامون آنرا برکت داده‌ایم»، کلام خود الله است. چنانکه جمله «ئُثْرِبَهُ مِنْ آيَاتِنَا» تا شگفتی‌های خود را به او بنمایانیم، نیز از سوی الله است. اما پس از آن

نیز مانند اینست که محمد سخن می گوید؛ زیرا، آن جمله می گوید: «او خود شنوا و بیناست.» و می دانیم که خدا نمی تواند خود را خطاب قرار داده و بگوید: «او خود شنوا و بیناست.»

در ترجمه آیه ۹۱ سوره نمل نیز مترجمان قرآن به سبب خشک اندیشی، به ناشرافتمندی دست زده و از ذکر اینکه این آیه آشکارا به وسیله محمد گفته شده، خودداری ورزیده اند. متن این آیه حاکی است: «به من فرمان داده شده است که خدای این شهر را پرستش کنم.» «داود» و «بیکدال»، هر دو متن این آیه را دگردیس کرده و واژه «بگو» را که در متن عربی آن وجود ندارد، به آغاز آیه یاد شده افزوده اند. هنگامی که شخصی آیه های ۱۵ تا ۲۹ سوره تکویر را می خواند، فکر می کند که محمد به ادای سوگند می پردازد: «سوگند می خورم به سیاره های بازگردنده، و به ستارگانی که طلوع و غروب می کنند و به پایان شب و به دمیدن بامداد.» محمد که قادر نیست، میراث بت پرستی خود را پنهان کند، دوباره در آیه های ۱۶ تا ۱۹ سوره انشقاق سوگند می خورد: «سوگند می خورم به شفق و روشنی آن در زمان غروب و به شب تار و آنچه در آن گرد آمده و به ماه، هنگامی که در زمان بدر به گونه کامل فروزان می شود.» در قرآن موارد دیگری نیز وجود دارد که امکان سخنگویی محمد در آنها وجود دارد. نمونه های این آیه ها عبارتند از آیه های ۱۴ تا ۲۱ سوره اخلاص و آیه های ۱ تا ۱۰ سوره المسد.

حتی نویسندگانی مانند «بل» و «وات»^{۳۵} که با اسلام مخالفتی نداشته اند، اعتراف می کنند که

فرض اینکه این الله است که در تمام آیه های قرآن سخن می گوید، برای انسان، اشکال ایجاد می کند. در قرآن اغلب به الله به عنوان شخص سوم اشاره شده است. بدون تردید، این امکان وجود دارد که انسان گاهی اوقات در هنگام سخن گفتن به خود به عنوان شخص سوم، ولی در مواردی که محمد در ظاهر مورد خطاب قرار می گیرد و به عنوان شخص سوم در باره الله سخن می گوید، در ادبیات معمول نیست. برآستی بسیار خنده دار است که الله در قرآن به وجود خودش سوگند یاد می کند. در برخی از آیه های قرآن نیز الله خود را از سوگند خوردن برکنار می دارد. مانند آیه اول و

دوم سوره قیامت و آیه اول سوره بلد که الله می گوید: «من سوگند نمی خورم که ...» ولی، چگونه ممکن است ما فکر کنیم که الله با زبان خودش، بگوید: «سوگند به خدای تو ...» همچنین، در قرآن آیه ای وجود دارد که همه تأیید می کنند، متن آن بوسیله فرشتگان ابراز شده است. این مورد در آیه ۶۴ سوره مریم ذکر شده که می گوید: «ما جز به فرمان خدای تو هر گز از عالم بالا به پائین نخواهیم آمد. اوست که بر همه جهانیان پیش رو و پشت سر ما آگاه است و هرگز چیزی را فراموش نخواهد کرد. تنها او آفریننده آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست، می باشد. پس باید همان الله یکتا را پرستش کنی و البته در راه بندگی او بردبار باشی که اگر او را به خدائی نپرستی، آیا دیگری را مانند او به نام خدائی شایسته پرستش خواهی کرد؟»

در آیه های ۱۶۱ تا ۱۶۶ سوره صافات نیز بدون تردید، فرشتگان سخن می گویند. اگر موضوع سخن گفتن فرشتگان در قرآن را بپذیریم، ممکن است این فرض را به آیه هایی که سخنگوی آنها روشن نیست، سرایت داد. در واقع، اگر واژه «ما» در قرآن به فرشتگان نسبت داده شود، و نه اینکه فکر کنیم «الله» در جایگاه خدای عالم برای خود ضمیر جمع به کار می برد، بسیاری از اشکالات ناهمگونی که در این باره در قرآن وجود دارد، رفع خواهد شد. به هر روی، باید توجه داشت که جدا کردن ایندو و یا به گفته دیگر تشخیص روشن کوینده متن آیه ها در قرآن روشن نیست و هنگامی که کوینده متن آیه قرآن از الله که به عنوان شخص سوم سخن می گوید، بلافاصله به «ما» تغییر می کند و «ما» نیز ادعا می کند قادر به انجام کارهایی است که تنها از الله ساخته است، پرسشهای بدون پاسخی به وجود خواهد آورد. نمونه هایی از این موارد در قرآن عبارتند از: آیه ۹۹ سوره انعام و آیه ۴۵ سوره فرقان.

واژه های زبان های بیگانه در قرآن

اگرچه برای بسیاری از زبان شناسهای مسلمان ثابت شده است که شمار زیادی واژه های زبانهای بیگانه در قرآن به کار رفته، ولی مسلمانان بنیادگرا آنها را ساکت کرده و نگذاشتند، موضوع را فاش سازند. حدیثی وجود دارد که می گوید: «هر که ادعا کند که در قرآن زبانی بغیر از عربی به کار

رفته، بر ضد خدا مرتکب گناهی بزرگ شده است.» آیه اول سوره یوسف نیز می گوید: «ما قرآن را به زبان عربی فصیح فرستادیم.» خوشبختانه زبانشناسانی مانند «السیوطی» موفق شدند با روش و بیان هوشمندانه‌ای مسلمانان بنیادگرا را که ادعا می کردند، بغیر از واژه‌های سره عربی در قرآن زبان دیگری به کار نرفته، سر جای خود بنشانند. «الثعالبی» گفته است که «قرآن از واژه‌های خارجی خالی نیست، ولی دلیل این امر آنست که تازی‌ها آن واژه‌ها را در زبان خود به کار گرفته و جزء ساختار این زبان کرده بودند و بنابراین باید آنها را واژه‌های عربی به‌شمار آورد.» «السیوطی» واژه‌های خارجی ذکر شده در قرآن را ۱۰۷ و «آرتز جفری» در کتاب بسیار جالب خود، ۲۷۵ واژه برشمرده است؛ این واژه‌ها از زبانهای آرامی، عبری، سریانی، حبشی، فارسی و یونانی گرفته شده‌اند. واژه قرآن خود از زبان سریانی گرفته شده و محمد ظاهراً آنرا از بنمایه‌های مسیحی برداشت کرده است.

متن های گوناگون قرآن

بررسی و تجزیه و تحلیل تاریخ متن قرآن نشان می‌دهد که قرآن در آغاز دارای درونمایه و متن‌های گوناگون بوده و این امر نشان می‌دهد که مسلمانان بنیادگرا که معتقدند، قرآن کلام مستقیم الله است، تا چه اندازه بیهوده گوئی می‌کنند. به گونه‌ای که ما در شرح این جستار خواهیم دید، هیچگاه کتابی به نام قرآن و متن مشخصی به نام نوشتار مقدس وجود نداشته است. هنگامی که یک مسلمان جزمی اصرار می‌ورزد که قرآن کلام مستقیم الله است، باید از او پرسش کرد، «کدام قرآن؟» و این امر بدون تردید اطمینان او را از عقیده جزمی‌اش متزلزل می‌سازد.

پس از درگذشت محمد در سال ۶۳۲ میلادی، الهاماتی که به او شده بود، در هیچ مجموعه‌ای گردآوری نشده بود. بنابراین، بسیاری از پیروان محمد برآن شدند تا تمام الهاماتی را که به وی شده، گردآوری کنند و به شکل یک کتاب مقدس درآوردند. بدین ترتیب، چندین کتاب مقدس گوناگون بوسیله دانشمندانی مانند ابن مسعود، ابی بن کعب، ابوبکر،

الاشعری، الاسود و غیره آفریده شد. همچنانکه اسلام به سرزمین‌های دیگر گسترش یافت، نوعی قرآن در مراکز مکه، مدینه، دمشق، کوفه و بصره رواج گرفت که کتاب مقدس مراکز اسلامی به آن نام داده شد. به گونه‌ای که در پیش گفتیم، عثمان خلیفه سوم کوشش کرد، تنها قرآنی را که در مدینه وجود داشت، کتاب شرعی مقدس مسلمانان اعلام کند و سایر قرآنهائی را که به گونه نامنظم با متن‌های گوناگون پراکنده شده بود، جمع‌آوری کند. از اینرو، نسخه‌هائی از قرآنی را که به رسمیت شرعی شناخته شده بود، به مراکز کشورها ارسال داشت و دستور داد، سایر متن‌های موجود را نابود سازند.

یکی از هدف‌های قرآنی که عثمان به وجود آورد، آن بود که حروف بیصدای متن آنرا یکنواخت کند، با این وجود بسیاری از متن‌های پیشین تا سده چهارم هجری در دسترس باقی ماندند. بدتر از همه اینکه، متنی که عثمان تهیه و شرعی کرده بود، از لحاظ نقطه‌گذاری کامل نبود و این امر اشکالات زیاد به وجود آورد. بدین شرح که نقطه‌گذاری بسیاری از حروف بیصدای قلم افتاده بود و بنابراین، تشخیص حرف «ب» از حرف «ت» و یا «ث» غیر ممکن می‌شد. تشخیص و تمیز چندین حرف دیگر («ف» و «ک»؛ «ج»؛ «ح» و «خ»؛ «س» و «د»؛ «ر» و «ز»؛ «س» و «ش»؛ «د» و «ظ»؛ «ط» و «ظ») نیز از یکدیگر غیر ممکن شدند. در نتیجه انجام این روش نابجا و نقطه‌گذاری اشتباه حروف، شمار زیادی قرآن یا متن‌های گوناگون در جریان قرار گرفت. و اما حروف صدادار متنی که عثمان تهیه کرده بود، اشکال بزرگتری نیز در بر داشت و آن این بود که زبان عربی در اصل برای حروف صدادار کوتاه، علامتی نداشت و این حروف بعدها در این زبان به وجود آمدند. متن زبان عربی در پایه از حروف بیصدای تشکیل شده و بدون کاربرد حروف صدادار استعمال می‌شود. اگرچه، حروف صدادار کوتاه برخی اوقات حذف می‌شوند، با این وجود، می‌توانند بوسیله سه علامتی که تا حدودی شکل ممیز کج و یا ویرگول دارند، در بالا و پائین حروف گذاشته شوند.

پس از اینکه مشکل حروف بیصدای حل شد، مسلمانان می‌بایستی

تکلیف حروف صدادار را نیز حل کرده و در باره کاربرد این حروف تصمیم بگیرند. زیرا به کار بردن حروف صدادار گوناگون، مفاهیم مختلف به وجود خواهد آورد.

این اشکال، به گونه چاره‌ناپذیر سبب شد که هر یک از مراکز گوناگون بسته به معتقدات خود، از حروف صدادار مختلف برای متن قرآن استفاده کردند. درست است که عثمان فرمان داده بود، تمام متن‌های قرآن، بغیر از متنی که خود تهیه کرده بود، از بین برده شوند، ولی با این وجود، متن‌های پیشین همچنان باقی ماندند. به گونه‌ای که «چارلز آدامز»^{۲۳۱} Charles Adams می‌نویسد: «باید تأکید شود که برخلاف تصمیم کمیته

عثمان، مبنی بر اینکه تنها متنی که او تصویب کرده بود باید قرآن رسمی شناخته شود، هزاران متن مختلف در باره برخی آیات وجود داشت... این امر، یعنی وجود هزاران متن گوناگون از قرآن، حتی برای متن قرآن رسمی عثمان نیز اشکالاتی ایجاد نمود. بدین شرح که کمیته‌ای که قرآن عثمان را تهیه کرده و رسمی شناخته شده بود، نمی‌دانست چگونه متن قرآنی را که به تصویب رسانیده بود با سایر متن‌ها هم‌آهنگ کند.» برخی از مسلمانان متن‌هایی بغیر از متن عثمان، مانند متن «ابن مسعود»، «ابی بن کعب» و «ابو موسی» را برای قرآن برتری می‌دادند. سرانجام، بر اثر نفوذ قرآن‌شناس بزرگ، «ابن مجاهد»، (درگذشته در سال ۹۳۵ میلادی)، متنی که حروف بیصدا با سیستم ویژه‌ای در آن به کار رفته بود، به عنوان قرآن رسمی و شرعی مسلمانان مورد پذیرش قرار گرفت و موافقت شد که حروف صدادار نیز با روش ویژه و محدودی در آن وارد شود و در نتیجه هفت متن به شرح زیر به عنوان قرآن رسمی اعلام گردید:

- ۱- قرآن نافی (درگذشته در سال ۷۸۵ میلادی)، در مدینه.
- ۲- قرآن ابن کثیر (درگذشته در سال ۷۴۷ میلادی)، در مکه.
- ۳- قرآن ابن امیر (درگذشته در سال ۷۳۶ میلادی)، در دمشق.
- ۴- قرآن ابو عمر (درگذشته در سال ۷۷۰ میلادی)، در بصره.
- ۵- قرآن عاصم (درگذشته در سال ۷۴۱ میلادی)، در کوفه.
- ۶- قرآن حمزه (درگذشته در سال ۷۷۲ میلادی)، در کوفه.

۷. قرآن الکسائی (درگذشته در سال ۸۰۴ میلادی)، در کوفه.

ولی، گروهی از دانشمندان، ده متن و گروهی دیگر، ۱۴ متن قرآن را مورد پذیرش قرار دادند. حتی «ابن مجاهد» که هفت متن را پذیرش کرده بود، امکان پذیرش هفت متن دیگر که جمع را به ۱۴ متن می‌رساند، مورد بررسی قرار داد. حتی هفت متن «ابن مجاهد» نیز امکان داد که شامل ۱۴ متن باشد، زیرا هر یک از متن‌های هفتگانه قرآن بوسیله دو نفر تنظیم شده است، به شرح زیر

۱. قرآن نافی در مدینه بوسیله «وارش» و «قولون»

۲. قرآن ابن کثیر در مکه بوسیله «البرزی» و «قنبول»

۳. قرآن ابن امیر در دمشق، بوسیله «هاشم» و «ابن ذکوان»

۴. قرآن ابو عمر در بصره، بوسیله «الدوری» و «السوسی»

۵. قرآن عاصم در کوفه، بوسیله «حفص» و «ابوبکر»

۶. قرآن حمزه در کوفه، بوسیله «خلف» و «خالد»

۷. قرآن الکسائی در کوفه، بوسیله «الدوری» و «ابوالحریض»

سرانجام، به دلایل نامعلومی که بنا به نوشته «جفری»^{۲۴۷} «هنوز نیز به گونه کامل برای ما روشن نشده است.» سه متن از بین تمام متون نامبرده، مورد تصویب و پذیرش قرار گرفت. این سه متن عبارت بودند از قرآن «وارش» (درگذشته در سال ۸۱۲ میلادی از متن نافی در مدینه، قرآن «حفص» (درگذشته در سال ۸۰۵) از متن «عاصم» در کوفه، و قرآن «الدوری» (درگذشته در سال ۸۶۰) از متن ابو عمر در بصره. در حال کنونی، در اسلام جدید، دو متن مورد استفاره مسلمانان قرار دارد، یکی متن «عاصم» از کوفه که بوسیله «حفص» تهیه شده و در سال ۱۹۲۴ به عنوان معتبرترین قرآن در مصر به چاپ و انتشار رسید؛ و متن «نافی» که بوسیله «وارش» تهیه شده و در بخش‌هایی از افیقا بغیر از مصر مورد پذیرش و تصویب قرار گرفت. «چارلز آدامز» در این باره می‌نویسد:

در باره متن‌های گوناگون قرآن، نکته پیچیده‌ای وجود دارد که باید روشن شود و آن اینست که در متن کتبی و نیز چگونگی خواندن متن اختلافاتی وجود دارد که اگرچه این اختلافات ممکن است بزرگ نباشند، ولی

به هر روی، وجود آنها را نمی‌توان انکار کرد. اما، چون بسیاری از مسلمانان جدید، میل ندارند بپذیرند که کتاب مقدس دینی آنها دارای متن‌های گوناگون و متفاوت است، از اینرو به عقیده مدافعان قرآن متوسل می‌شوند که می‌گویند، اگر اختلافی در متن‌های قرآن وجود دارد، این اختلاف مربوط به چگونگی خواندن متن است و نه نهاد متن. درحالی‌که مدافعان قرآن باید توجه داشته باشند، هنگامی که از اختلافات متن قرآن سخن رانده می‌شود، هدف اختلاف در نهاد متن است و نه چگونگی خواندن متن. و بنابراین باید توجه داشت که اختلاف در روش خواندن متن با اختلاف در نهاد متن، دو موضوع جداگانه بوده که نمی‌توان آنها را با یکدیگر آمیخته نمود.^{۲۳۸}

«گیلوم»، همچنین عقیده دارد که «اختلاف متن‌های گوناگون قرآن را نباید یک موضوع بدون اهمیت به‌شمار آورد.»^{۲۳۹}

معمولاً اختلاف در متن و یا چگونگی خواندن متن، اشکالات بزرگی برای مسلمانان بنیادگرا به وجود می‌آورد. بنابراین، هنگامی که آنها اختلاف متن‌های قرآنی گوناگون را با قرآن عثمان پنهان می‌کنند، نباید این امر سبب شکفتی شود. «آرتور جفری» در باره کوشش مسلمانان بنیادی برای پنهان کردن اختلاف متن بین قرآنی‌های گوناگون می‌نویسد:

هنگامی که «روانشاد پرفسور برگ‌استراسر، Bergstrasser»، در کتابخانه مصر مشغول عکس‌برداری از شماری از متن‌های قرآنی کوفی برای آرشیو بود، من توجهش را به قرآنی که در کتابخانه «الازهر» وجود داشت و با سایر متن‌ها تفاوت داشت، جلب کردم. او درخواست کرد، به‌وی اجازة داده شود، از متن یادشده عکس‌برداری کند، ولی با درخواست او موافقت نشد و مسئولان کتابخانه، آن متن را از دسترس همگانی دور کردند. زیرا، مسلمانان بنیادگرا نمی‌خواستند، یک دانشمند غربی به اختلاف متن آن قرآن با سایر متن‌ها پی ببرد... و از آن پس نیز کوشش کردند، متن‌های مخالف با متن‌های تصویب شده موجود را از بین بردارند.^{۲۴۰}

اشتباهات دستوری زبان عربی در قرآن

«نولدوکه» دانشمند بزرگ اسلام‌شناس،^{۲۴۱} نقاط ضعف روش‌های تدوین قرآن

را مدتی پیش به شرح زیر بازنمود کرده است:

رو بهمرفته، در حالیکه بسیاری از بخشهای قرآن بدون تردید با واژه‌هایی که خواننده را زیر تأثیر قرار می‌دهند، نگارش شده و حتی خواننده‌های غیر مؤمن به اسلام نیز به‌اثر بخشی بسیاری از متن‌های قرآن اعتراف دارند، ولی هرگاه کسی قرآن را از نظر زیبایی کلام بررسی کنیم، به این نتیجه خواهیم رسید که درومعایه این کتاب بهیچوجه یک اثر درجه اول ادبی نیست. متونی که دارای مفاهیم حماسی است و باید روی آنها تمرکز بیشتری به عمل آید، کوتاه بوده و فوری پایان می‌یابد. مطالبی که در قرآن شرح داده شده، با یکدیگر پیوند منطقی ندارند و این کاستی هم در شرح مطالب مشاهده می‌شود و هم در پیوند و سرادف مطالب با یکدیگر؛ به‌گونه‌ای که اگر کسی برای نخستین بار، رویدادهای شرح داده شده در قرآن را بخواند، نمی‌تواند آنها درک کند، ولی کسی که در پیش آن رویدادها را در نوشتارهای دیگر خوانده، با بهره‌برداری از زمینه ذهنی‌اش در باره آن رویدادها، بهتر می‌تواند آنها را بفهمد. افزون بر آن، برای شرح مطالب قرآن، درازگونی‌های زیاد و بیهوده‌ای به‌کار رفته و در هیچ‌کجای قرآن نمی‌توان موردی پیدا کرد که شرح رویدادها و داستانها با آهنگ و روش موزون و بسننیده‌ای ادامه یابد. هنگامی که متن رویداد یوسف، در سوره ۱۲ (یوسف) با متن همان رویداد در سفر تکوین تورات برابری شود، این ادعا به‌خوبی نمایان می‌شود. زیرا، داستان یوسف و سلسله رویدادهای آن در تورات به‌شکل تحسین‌آمیزی شالوده‌ریزی و شرح داده شده، ولی این رویداد در قرآن سرشار از نادرستی‌های آشکار است. از شرح داستانها و قصص قرآن که بگذریم، سایر بخشهای قرآن نیز پر از عیب‌های آشکار است. عقاید و اندیشه‌هایی که در قرآن شرح داده می‌شوند با یکدیگر پیوند منطقی و خردگرایانه ندارند و حتی ترکیب عبارات و جمله‌ها نیز بسیار دشوار و نارسا می‌باشد. همچنین بخشهای گوناگون یک جمله با یکدیگر پیوند دستوری ندارند، به‌گونه‌ای که بین بخش دوم یک جمله با بخش نخست آن از لحاظ دستور زبان، همگونی وجود ندارد. بسیاری از جمله‌ها با «هنگامی که» یا «روزی که» آغاز می‌شوند و مفهوم جمله را بست می‌کند، به‌گونه‌ای که معشران قرآن ناچار شده‌اند، برای اینکه به‌مفهوم جمله روان بیخشند، عبارت «در این باره فکر کن» را به‌جمله

افزوده و یا اصولاً آنها را حذف کرده‌اند. در بسیاری موارد، در قرآن، برخی عبارات غیر لازم، چندین مرتبه به گونه خستگی آور تکرار شده است. برای مثال، در سوره هجدهم (کهف) عبارت «تا اینکه» هشت بار تکرار شده است. کوتاه آنکه، محمد بهیچوجه دارای سبک و روش نویسندگی مطلوبی نبوده است.

ما در پیش انتقادات علی دشتی را از نویسندگی محمد (در فصل اول) نقل کرده‌ایم. در اینجا به نقل برخی از مثالهای علی دشتی^۴ در باره اشتباهات دستوری در متون قرآن می‌پردازیم. در آیه ۱۶۲ سوره نساء چنین آمده است: «لكن الراسخون في العلم والمؤمنون... والمقيمین الصلوه والموتون الزکاه...» عبارت «مقیمین الصلوه» باید مانند «راسخون مؤمنون و موتون» در حال رفع و به شکل «مقیمون» نوشته شود.

در آیه ۹ سوره حجرات: «وان طائفتان من المؤمنین اقتلوا»، چون فاعل جمله واژه «طائفتان» است، برپایه دستور زبان عربی فعل باید «قتلتا» باشد تا با فاعل برابری کند.

در آیه ۶۳ سوره طه، قوم فرعون در باره موسی و برادرش هارون می‌گویند: «ان هذان الساحران»، در صورتیکه اسم بعد از حرف «ان» باید در حال نصب باشد و «هذین» گفته شود.

علی دشتی، این مثال را چنین به پایان می‌آورد،

مشهور است که عایشه و عثمان نیز آنها «هذین» قرائت کرده‌اند. برای اینکه به تعصب و خشکاندیشی عقیده افراد پی‌بیریم، بی‌مناسبت نیست، من عقیده یکی از دانشمندان اسلام را که در جایی خوانده‌ام ذکر کنم. این دانشمند می‌گفت، این صفحه‌هایی که به نام قرآن در میان دو جلد قرار گرفته است، بنا به عقیده مسلمانان کلام خداست و چون در کلام خدا، اشتباه راه نمی‌یابد، پس این روایت که عثمان و عایشه بجای «هذا» «هذین» خوانده‌اند، فاسد و نادرست است.

علی دشتی حدس می‌زند که رویهمرفته بیش از یکصد اشتباه در قرآن وجود دارد که همه آنها برخلاف اصول و قواعد دستور زبان عربی، به کار رفته‌اند.

آیه های حذف شده و آیه های افزوده شده

حدیثی از عایشه، یکی از همسران محمد وجود دارد که می گوید، زمانی در قرآن آیه ای وجود داشت که حاکی بود، مجازات زناکاران سنگسار است، ولی این آیه اکنون از قرآن حذف شده است. در حالیکه ما می دانیم که در قرآن موجود در حال حاضر، مجازات زناکاران یکصد ضربه شلاق است، ولی خلفای راشدین، زناکاران را سنگسار می کردند. این امر یکی از رمزهای ناگشوده قرآن است. اگر این حدیث روایت شده از سوی عایشه درست نیست، پس چرا زنان را سنگسار می کنند، در حالیکه قرآن مجازات شلاق برای آنها تعیین کرده است. برپایه این حدیث، شمار یکصد آیه از قرآن حذف شده است. بدیهی است که شیعیان ادعا می کنند که عثمان به جهات سیاسی، شمار زیادی از آیه های قرآن را که به سود علی بود، از قرآن حذف کرد.

محمد، خود ممکن است، برخی از آیه های قرآن را فراموش کرده باشد. یاران و نزدیکان محمد نیز از این عیب آزاد نبوده و ممکن است، برخی از آیه های قرآن را از یاد برده باشند. افرادی نیز که از قرآن رونویسی تهیه کرده اند، ممکن است دچار کم حافظگی بوده و برخی از آیه ها را از خامه انداخته باشند. و از دگر سو، رویداد آیه های شیطانی نشان می دهد که محمد خود برخی از آیه های قرآن را حذف کرده است.

درستی بسیاری از آیه های قرآن نه تنها بوسیله دانشمندان غربی دوره کنونی، بلکه حتی بوسیله خود مسلمانان مورد تردید قرار گرفته است. بسیاری از خوارج که در آغاز اسلام، پیرو علی بودند، باور داشتند که داستان یوسف، یک رویداد عشقی شهوت برانگیز است که نباید در قرآن حائمی داشته باشد. حتی پیش از «ونسبرو» شماری از دانشمندان غربی مانند «دوساسی» de Saey، «ویل» Weil، «هرشفلد» Herschfeld و «کازانوا» Casanova وجود داشتند که به درستی برخی از سوره ها و آیه های قرآن شک کرده بودند. البته منصفانه باید گفت که باورهای این افراد تا کنون پذیرش همگانی نیافته است. ولی، به گونه ای که شرح داده شد، گروهی از دانشمندان جوانی که زیر فشارهای بازدارنده همکاران

پیشین خود قرار نگرفته، از باورهای «ونسپرو» در باره تردید به درستی و اصالت برخی آیه‌ها و سوره‌های قرآن، پشتیبانی کرده‌اند.

از دگر سو، بیشتر دانشمندان اسلام‌شناس باور دارند که متون قرآن تحریف شده است. این تحریفات در هنگام تفسیر و تعبیر برخی از واژه‌های کمیاب در قرآن به عمل آمده و کوشش شده است، به بهانه روشن کردن مفهوم آن واژه‌ها، رنگ و آب دلچسبی به آنها زده شود. موارد انتقاد آمیزتر، تحریفاتی است که در باره یک شخصیت سیاسی به عمل آمده، مانند مفهوم آیه‌های ۳۶ تا ۳۸ سوره شوری که به نظر می‌آید، متن این آیه‌ها به قرآن افزوده شده تا برتری عثمان خلیفه را نسبت به علی نشان دهد. همچنین آیه‌های دیگری به قرآن افزوده شده تا قافیه آنها را رسا کرده و یا دو عبارت ناهمگونی را که با هم پیوند منطقی ندارند، با یکدیگر ربط دهد.

«بل» و «وات»^{۱۲} بسیاری از اصلاحات و دوباره‌نگریهایی را که در متون قرآن به عمل آمده، با دقت بررسی نموده و نارسائی‌ها و ناهمخوانی‌های متون قرآن را دلیل بر اصلاحاتی که بعدها در آنها انجام گرفته، می‌دانند. آنها در این باره می‌نویسند:

متون قرآن برآستی، سرشار از نارسائی‌های گوناگون است که می‌توان آنها را دلائل استواری بر تجدید نظرهایی که در آنها انجام گرفته دانست. افزون بر مواردی که در بالا گفته شد، باید همچنین توجه داشت که عبارات متن‌ها دارای قافیه موزون و هم‌آهنگ نیستند؛ برخی اوقات قافیه عبارات به گونه ناگهانی گسیخته می‌شود؛ یک واژه و یا عبارت معین تکرار می‌گردد تا مفهوم آیه‌ها را با یکدیگر پیوند دهد؛ یک موضوع خارجی وارد آیه می‌شود و ساختار طبیعی آنرا برهم می‌زند؛ در بالا و پائین برخی آیه‌ها، با تکرار واژه‌ها و عبارات یکسان، نکاتی گفته می‌شود که با مفهوم آن آیه ناهمگونی دارد؛ ساختار دستوری جمله شکسته می‌شود و سبب نامفهومی متن می‌گردد؛ درازی آیه‌ها به گونه ناگهانی تغییر می‌یابند؛ شرح رویدادهای موضوع با جابجاشدن ضمیر مفرد به جمع و دوم شخص به سوم شخص و غیره یکمرتبه تغییر پیدا می‌کنند؛ برخی اوقات عبارات ناهمگون در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند؛ عباراتی که دارای تاریخ‌های متفاوت هستند، در

کنار یکدیگر می‌آیند و آیه‌هایی که دارای تاریخ دیرتر هستند، وارد آیه‌هایی که تاریخ زودتر دارند، می‌شوند.

در بسیاری از موارد، عبارات آیه‌ها با مفاهیم متفاوت، یکی پس از دیگری، شرح داده می‌شوند، ولی برخی اوقات ساختار دستوری عبارت، پیوند مفاهیم را قطع می‌کند و موضوع بحثی که باید ادامه پیدا کند، گسیخته می‌شود و به‌موردی که منتها پیش شرح داده شده، برمی‌گردد.

«الکندی»^{۲۱} نویسنده‌ای که از مسیحیت پیروی می‌کرده، در حدود سال ۸۳۰ میلادی، همین ایرادات را به قرآن وارد کرده و می‌نویسد: «نتیجه روشهایی که در جمع‌آوری و تدوین قرآن به کار رفته و سبب شده است که متون قرآن و داستان‌هایش به‌گونه ویژه‌ای باسره‌بندی در هم آمیخته شوند، نشانه آنست که دستهای گوناگون زیادی در این امر دخالت داشته و هرچه را خواسته‌اند به آن افزوده و هرچه را نخواسته‌اند، از آن حذف کرده‌اند. با این وجود، آیا ما می‌توانیم بپذیریم که الهاماتی که از آسمان به زمین نازل و در کتاب مقدسی تنظیم شده، دارای چنین شرایطی بوده است؟»

بی‌مناسبت نیست، در این باره به‌ذکر چند مثال مبادرت ورزیم. آیه ۱۵ سوره طه به‌گونه کامل با سایر آیه‌های این سوره ناهمخوانی داشته و قافیه آن با سایر آیه‌های سوره متفاوت است. آیه‌های ۱ تا ۵ سوره النبأ، بدون تردید به‌گونه ساختگی وارد این سوره شده‌اند، زیرا با قافیه و آهنگ سایر آیه‌ها همگونی ندارند. همچنین در همین سوره، آیه‌های ۳۳ و ۳۴ بین آیه‌های ۳۲ و ۳۵ درج شده و پیوند بین متن آیه‌های ۳۲ و ۳۵ را مختل می‌کنند. آیه ۳۱ سوره مدثر نیز به‌متن این سوره افزوده شده، زیرا سبک و درازای آن با سایر آیه‌های آن سوره تفاوت کامل دارد. آیه‌های ۲۴ تا ۳۲ سوره ق نیز به‌گونه ساختگی وارد این سوره شده، زیرا با ساختار موضوعی سایر آیه‌ها هم‌آهنگی ندارند.

همچنین در قرآن برخی واژه‌ها و عبارات شکفت‌انگیز یافت می‌شوند که پس از مورد ویژه‌ای توضیح داده می‌شود. روشن است که این موارد توضیحی که در مجموع ۱۲ می‌باشند - پس از تدوین قرآن به این کتاب

افزوده شده‌اند؛ زیرا در بسیاری از موارد، این توضیحات با مفهوم اصلی و پایه‌ای واژه و یا عبارت همخوانی ندارند. «بل» و «وات»^{۱۵} برای نشان دادن این نکته، به آیه‌های ۹ تا ۱۱ سوره قارعه اشاره می‌کنند که می‌گوید: «فَأَمَّهُ هَٰوِيَةً» یعنی «مادرش هارویه می‌باشد». و پس از آن بیدرنک می‌گوید: «و ما اذریک ماهیه» یعنی «و چگونه می‌توان دانست که آن چیست؟» سپس، ادامه می‌دهد، «نأز حامیه» یعنی «آتشی فروزان». «هارویه» در اصل معنی «بدون فرزند» می‌داد که سبب آن بدبختی فرزند در نتیجه مرگش بود. ولی، مطلب توضیحی که بعد از آن می‌آید، آنرا «آتش فروزان دوزخ» معنی می‌کند. برپایه این ناهمگونی بیشتر مترجمان و مفسران قرآن، این آیه را چنین ترجمه می‌کنند: «به زهدان چاه فرو خواهد رفت. و آیا چاه چه خواهد بود؟ آتش فروزان دوزخ!» (همچنین به آیه‌های ۱۲ تا ۱۶ البلد نگاه کنید).

بدیهی است که هرگونه تحریفی در عبارات و آیه‌های قرآن هر اندازه که ناچیز باشد، برای مسلمانان بسیار ناکوار و درد آور است. زیرا، آنها باور دارند که قرآن کلام خداوند است که در شهرهای مکه و مدینه بر محمد نازل شده است. به گونه‌ای که «رجیس بلاچر» Regis Blachere، در کتاب جالب خود به نام *Introduction to the Koran* گفته است، هیچ راه و چاره‌ای وجود ندارد که فرآیند پژوهشها و کشفیات زبان‌شناسان و تاریخ‌نویسان غربی را با باورهای اسلامی نزدیک کند و از اینرو بدون تردید می‌توان گفت که نتایج پژوهش‌های دانشمندان غربی در باره قرآن و اسلام با آنچه که مسلمانان باور دارند، تفاوت دارد.

از همه این مطالب که بگذریم، داستان «عبدالله بن سعد ابی سرح» در این باره بسیار جالب توجه و شایسته توضیح است.^{۱۶}

«عبدالله بن سعد ابی سرح» بوسیله محمد در مدینه استخدام شده بود تا الهاماتی را که از الله به وی می‌شود، به رشته نگارش درآورد. در چند مورد، هنگامی که محمد الهامات خود را به «ابی سرح» گفت، وی پیشنهاد کرد که پایان آیه‌ها را با اصلاحات و تغییراتی ثبت کند و محمد نیز با پیشنهاد او موافقت کرد. برای مثال، هنگامی که محمد می‌گفت: «الله

توانا و عاقل است.» «ابی سرح» پیشنهاد می کرد که بهتر است، او بنویسد: «الله دانا و عاقل است.» و محمد با پیشنهاد او موافقت می کرد. هنگامی که «ابی سرح» متوجه شد که هر چه در باره اصلاحات و تغییرات متون وحی به محمد پیشنهاد می کند، او می پذیرد؛ با خود اندیشید که اگر الهاماتی که به محمد می شود، برآستی کلام راستین الله است، پس چگونه او می تواند با پیشنهادات خود کلام الله را تغییر دهد و چگونه است که محمد با پیشنهادهای او در باره تغییر کلام الله موافقت می کند؟ به همین دلیل «ابی سرح» از اسلام برگشت و محمد را ترک کرد و به مکه رفت و به قریشیان که دشمن محمد بودند، پیوست.

نیاز به گفتن ندارد که هنگامی که محمد مکه را تسخیر کرد، دستور کشتن «ابی سرح» را صادر نمود، ولی عثمان با پافشاری زیاد موفق شد، موافقت محمد را برای بخشش او جلب کند.

حذف برخی آیه های قرآن

«ویلیام هنری بر» William Henry Berr نویسنده کتاب *Self-Contradictions of the Bible* اگر از ناهمگونی های قرآن آگاه می بود، بدون تردید با این کتاب نیز به نبرد برمی خاست. ولی، باید توجه داشت که نامبرده گویا نمی توانست در این نبر بجائی برسد. زیرا، فقهای اسلامی دارای سنت مشکل گشائی هستند که هر زمانی که به یک مشکل فقهی برخورد می کنند و زبان فقهی و مذهبی آنها در برابر نیروی خردشان لنگ می شود، بیدرنگ به آن سنت که «قانون مصلحت» نامیده می شود، روی می آورند. این قانون، بنا بر نوشته «هوگز»^{۲۷} Hughes حاکی است، هر زمانی که در موردی یک اشکال فقهی و یا مذهبی پدید می آید، بنا بر «قانون مصلحت» باید دید، روش و رفتار پیامبری محمد، در آن مورد چگونه بوده و از آن روش پیروی کرد. برپایه این قانون، برخی از آیه های قرآن که مفاهیم آنها با بعضی از آیه هائی که بعدها به وجود آمد، تفاوت داشت، از قرآن حذف شدند. محمد، انجام این روش را در آیه ۱۰۵ سوره بقره به مسلمانان آموزش داده است: «هر چه از آیات قرآن را ما [یعنی الله]،

نسخ کنیم و یا حکم آنها را متروک سازیم، بهتر از آن یا مانند آنرا خواهیم آورد.» برپایه نوشته «السَّیْوَطِی» شماره آیات نسخ شده در قرآن بین ۵ تا ۵۰۰ آیه تخمین زده شده است. به گونه‌ای که «مارگولیوت»^{۲۴۸} نوشته است:

محمد ابتدا آیه‌ای می‌آورد و سپس آنرا با وحی دیگری باطل می‌کند و می‌گفت، این درخواست و توانائی الله است که چنین کاری را انجام دهد. در این موضوع هیچ تردیدی وجود ندارد که الله برای انجام چنین عملی توانائی داشته، ولی به یقین ما توانائی داریم به شکفت آیم که چگونه انجام چنین عملی که به آسانی ارزش و آبروی سیستمی را بیکباره از بین می‌برد، بوسیله دوست و یا دشمن اجازه داده می‌شود.

«السَّیْوَطِی» آیه‌های ۲۳۴ و ۲۴۰ سوره بقره را برای نشان دادن مواردی که محمد حکم آیه‌ای را بوسیله آیه دیگر لغو می‌کرده، مثال آورده است. بدین شرح که ابتدا آیه ۲۴۰ نازل شده و سپس حکم آن بوسیله آیه ۲۳۴ نسخ شده است. حال چگونه ممکن است، آیه‌ای در پیش نازل شود و سپس حکم آن بوسیله آیه‌ای که بعد از آن نازل شده نسخ گردد؟ پاسخ این پرسش اینست که مسلمانان صدر اسلام، در ترتیب آیه‌ها و سوره‌های قرآن به زمان و تاریخ نزول آنها اهمیّت نمی‌دادند و سوره‌های درازتر را پیش از سوره‌های کوتاه‌تر در قرآن قرار داده‌اند. مفسران قرآن باید برای تشخیص تئوری‌های قرآن، تاریخ نزول آنها را تعیین کنند. دانشمندان غربی نیز در این باره اقداماتی انجام داده و اگرچه در باره جزئیات روشی که برای این کار به وجود آمده با یکدیگر اختلافاتی دارند، ولی در باره سوره‌های مکی (سوره‌های نخست که در زمان سکونت محمد در مکه نازل شده) با یکدیگر توافق کلی دارند. برآستی تا چه اندازه جالب است بدانیم، خدائی که دارای فرنام «ابدی» است، تا چه اندازه فرمانهایش به زمان و مکان بستگی دارند.

جالب اینجاست که مسلمانان هنگامی که از بند مشکلی رها می‌شوند، خود را در بند دیگری اسیر و گرفتار می‌بینند. آیا این شایسته خدای قادر متعال و آگاه به تمام اسرار و رموز جهان است که اینهمه در فرمانهایش تجدید نظر کند و آنها را تغییر دهد. آیا چنین خدائی که دارای قدرت و

دانائی قدرت و دانائی بی‌نهایت است، باید فرمائی صادر کند که نیاز به تجدید نظر داشته باشد؟ مگر نه اینکه چنین خدائی به‌تمام اسرار و رموز جهان دانائی دارد، پس چرا فرمان بهتر را نخست صادر نمی‌کند که نیازی به تجدید نظر و تغییر بعدی آن نباشد؟ علی‌دشتی^{۲۴} در این باره می‌نویسد:

گویا آدم کسناخ و فضول در آن زمان هم وجود داشته و حتی بر اعتراض خود نیز پافشاری می‌کرده است. از اینرو در سوره نحل، همین پاسخ به شکل دیگری آمده است: «و اذا بدلناه آیه مکان آیه والله اعلم بما یسنزل قالوا انما اتمفتر بل اکثرهم لایعلمون. قل نزله روح القدس من ربک بالحق لیثبت الذین امنوا» یعنی: «اگر آیه‌ای را با آیه دیگر نسخ می‌کنیم، خداوند به آنچه می‌فرستد، داناست. آنها ترا مفتری می‌خوانند، ولی بیشتر آنها نمی‌دانند به آنها بگو، روح القدس آنها نازل کرده است تا مؤمنان را ثابت قدم سازد.» (آیه‌های ۱۰۱ و ۱۰۲ سوره نحل).

فرض اینست که قرآن سخن خداست. هنگامی که خداوند سخن می‌گوید، به گونه طبیعی باید رنگ پندارهای آدمیان ناقص و ضعیف در آن راه نیابد. باز در این دو آیه ناهمگونی آشکار به چشم می‌خورد. البته خدا به آنچه نازل می‌کند، داناست. به همین دلیل، تبدیل آیه‌ای به آیه دیگر مخالفان را به شک می‌اندازد. شک در اینکه آنها از سوی خداوند است، زیرا حتی مخالفان عامی و ساده لوح حجاز، گویی می‌دانستند، خداوند دانا و توانا سود بندگان خود را تشخیص می‌دهد، بنابراین باید از همان آغاز آنچه وابسته به سود بندگانش بوده، نازل فرماید، زیرا تغییر عقیده از فروزه‌های بندگان ناتوان و نادان است.

ثوری نسخ آیات قرآن، از لحاظ دیگری نیز مسخره و خنده‌آور است. زیرا، مسلمانان باور دارند که متن اصلی قرآن نوشتار مقدسی است که ابدی و غیر قابل تغییر بوده و در آسمان نگهداری می‌شود. اگر کلام خدا ابدی و جهانی و غیر قابل تغییر بوده و بوسیله بشر تهیه نشده، پس چرا برخی از آنها به سبب بیهودگی متروک و نسخ می‌شود به نظر می‌رسد که پاسخ مثبت باشد. بر پایه نوشته «مویر» ۲۰۰ آیه قرآن بوسیله آیاتی که بعدها نازل شده، نسخ شده‌اند. بنابراین، ما در برابر قرآن با وضع بسیار

شکفت آوری روبرو هستیم. زیرا، از یک سو، باید تمام درونمایه قرآن را به عنوان کلام خدا از بر کنیم و از دگر سو، باید بپذیریم که در برخی از کلمات خدا، درستی و واقعیت وجود ندارد. به گفته دیگر، یک سوّم درونمایه قرآن را باید بیهوده، دروغ و باطل دانست.

بی مناسبت نیست، برای اثبات بحث به مثالی روی آوریم. هر کسی می داند که مسلمانان به سبب اینکه آیه ۲۱۹ سوره بقره، آشامیدن الکل را منع کرده، نباید شراب بپاشانند. با این وجود، با کمال شکفتی، در آیه ۶۷ سوره نحل می خوانیم: «و در بین میوه ها، خرما و انگور وجود دارند که شما از آنها شراب و خوراکی های سالم و نیکو به دست می آورید.» آیا چگونه انسانی که دارای اندیشه و خرد است، می تواند این تضادها و ناهمگونی ها را در قرآن نادیده بگیرد؟ (Rodwell). داود بجای واژه «شراب»، واژه «سُکر آور»، «پیکدهال» واژه «نوشابه توانا»، و «سیل» با روش طنز نویسی نویسندگان سده هیجدهم، عبارت «نوشابه مستی آور» را به کار برده اند. یوسف علی در قرآن مشهور خود، وانمود می کند که واژه عربی «سُکر»، مفهوم «نوشابه سالم» دارد و در شرح زیر نویس اصرار می ورزد که هدف از «سُکر»، نوشابه های غیر الکلی بوده، ولی در آخرین لحظه، ناچار می شود بتویسد: «اگر هدف از سُکر شراب تخمیر شده باشد، بنابراین به زمانی اشاره می کند که در آن زمان نوشابه های مست کننده، منع نشده بودند؛ این یک سوره مکی بوده و منع شراب در مدینه مقرر شده است.»

با این توضیح می بینیم که تئوری نسخ آیه، چگونه دانشمندان و نویسندگان را از گرفتاری های وابسته به تضادها و ناهمگونی های متون قرآن نجات می دهد. با این وجود، متن و روان سوره های مکی و مدنی و تفاوت آشکار آنها با یکدیگر نمی تواند، مدافعان اسلام را به گونه کامل به ساحل نجات برساند. زیرا، سوره هایی که در مکه، یعنی در آغاز ادعای پیامبری محمد نازل شده، همه حکایت از بردباری و شکیبائی و تحمل اندیشه ها و کردار دیگران را دارد و سوره های مدنی که در زمان فرمانروائی محمد در مدینه نازل شده، همه دم از کشتن، نابود کردن، گردن زدن و

قطع عضو می زنند. به گفته دیگر، سوره هائی که «بردباری و شکیبائی و تحمل اندیشه‌ها و کردار دیگران را» پند و اندرز می‌داده، بوسیله سوره هائی که «کشتن و نابود کردن» دیگران را فرمان می‌دهد، نسخ شده است. برای مثال، آیه مشهور ۵ سوره توبه که می‌گوید: «مشرکین را هر کجا یافتید، بکشید»، ۱۲۴ آیه‌ای که بردباری و شکیبائی و تحمل اندیشه‌ها و کردار دیگران را پند می‌دهد، نسخ کرده است.

تئوری‌های قرآن

هیچ خدائی بغیر از الله وجود ندارد («لا اله الا الله»). اسلام سرسختانه به یکتا بودن الله اعتقاد دارد. در اسلام بزرگترین گناه شریک گرفتن برای الله است. چند خدائی، بت پرستی، شریک گرفتن برای خدا و اعتقاد به وجود بیش از یک خدا، همه زیر واژه «شُرک» عربی، طبقه‌بندی می‌شوند. دانشمندان حکمت الهی و شاید تکامل‌گرایان فرهنگی سده نوزدهم، همه تک‌خدایپرستی (Monotheism) را به چند خدایپرستی (Polytheism) برتری دادند. به نظر من می‌رسد که فلاسفه تا زمانهای اخیر کمتر به چند خدایپرستی اهمیت می‌دادند. آیا این عقیده درست است که تک‌خدایپرستی از نظر فلسفی و متافیزیکی بر چند خدایپرستی برتری دارد؟ اگر این فرض درست باشد، تک‌خدایپرستی از چه نظر بر چند خدایپرستی برتری دارد؟ اگر تبدیل عقیده چند خدایپرستی به تک‌خدایپرستی یک تکامل طبیعی باشد، آیا نمی‌توان گفت که در ادامه این سیر تکامل، تک‌خدایپرستی به «خداناپرستی» (Atheism) خواهد انجامید؟ و آیا شاید، عقیده به تک‌خدایپرستی بوسیله عقیده برتر «خداناپرستی» از راه (خداناشناسی = نبود توانائی بشر برای درک وجود خدا = Agnosticism)، محکوم به فنا نخواهد بود؟ در این بخش من بر آنم تا در باره موضوعهای زیر بحث کنم:

۱- با توجه به اینکه دلیل و فرمودی برای اثبات وجود یک خدا و تنها یک خدا، در دست نیست، نمی‌توان تک‌خدایپرستی را از نظر فلسفی و یا

متافیزیکی لزوماً بر چند خدا پرستی برتری داد .

۲- از نظر تاریخی ، معتقدات وابسته به تک خدا پرستی ، در شکم چند خدا پرستی به گونه عملی پنهان می شوند و این کاتالیسم بدون توجه به اصالت ماهیت عقیده و بر خلاف ناپسند بودن آن از نظر اجتماعی انجام می گردد .

۳- خرافات در خدا پرستی نابود نمی شوند ، بلکه در عقیده به یکتا بودن خدا و پیامبر آن تمرکز می یابند .

۴- از نظر تاریخی ، عقیده به تک خدا پستی اغلب با احساسات و تمایلات ستمگرانه و نابخردانه همراه بوده و به نبود تحمّل اندیشه ها و کردار و منش دیگران منجر شده است . ولی ، برخلاف معتقدان به عقیده تک خدا پرستی ، آنهایی که به عقیده چند خدائی گرایش دارند ، هیچگاه با یکدیگر وارد جنگ نشده اند . بنابراین نبود تحمّل برای اندیشه ها و کردار دیگران از تنوری تک خدا پرستی ناشی شده است . به گونه ای که «گور ویدال»^{۵۰} Gore Vidal گفته است:

مصیبت بزرگی که فرهنگ و خرد ما را به خود مشغول داشته ، تک خدا پرستی است . از یک متن وحشیانه دوره برنز که عهد عتیق نامیده می شود ، سه دین نانسائی به وجود آمدند . اینها ادیان خدا - آسمانی نام گرفته اند . ریشه و پایه این ادیان ، سیستم پدرسالاری است . در این ادیان ، خداوند پدر مطلق تواناست . بنابراین ، مدت دو هزار سال است که زنها در این کشورها بوسیله خدای آسمانی و نمایندگان مذکرش روزگار اندوهباری را می گذرانند . خدای آسمان ها ، حسود است . او میل دارد ، نسبت به او فرمانبرداری مطلق وجود داشته باشد . آنهایی که توانائی چنین خدائی را انکار کنند ، یا باید از عقیده خود دست بردارند و یا کشته شوند . یگانه سیاستی که با هدف خداوند آسمان ها همگونی و سازش دارد ، استبداد مطلق و بدون چون و چراست . هر جنبشی که دارای نهاد آزادیخواهانه باشد ، توانائی آسمان ها را به مخاطره خواهد انداخت . بهمین دلیل است که فرهنگ ما بر پایه یک خدا ، یک پادشاه ، یک پاپ ، یک مدیر در کارخانه و یک پدر رهبر در خانواده ، استوار شده است .

۵- دلیل اینکه اسلام در عربستان جانشین چند خدا پرستی شد ، رشد

اعتقادات معنوی اعراب نبود، بلکه این سیستم به اقتصاد و هدف‌های مالی آنها بیشتر خدمت می‌کرد. علل و جهات پذیرش اسلام در عربستان سبب شده است که پندار غیر منطقی برتری تک‌خداپرستی، برداشت ذهنی تاریخ‌نویسان را اشغال نماید.

۶- اسلام نه تنها در رشد فروزه‌های اخلاقی و ارزش‌های انسانی تازی‌ها اثری نداشت، بلکه به‌نظر می‌آید که رفتار و سلوک غیر اخلاقی را در آنها استوار و پابرجا نمود.

در بنیادیت امر، به‌نظر می‌آید که عقیده تک‌خداپرستی، نوعی نظم و ترتیب خردگرایانه به‌محیط آشفته و درهم‌برهم خرافه‌پرستی دهش می‌کند، ولی این ظاهر امر است و نه واقعیت آن. به‌گونه‌ای «زوی وربلاسکی»^{۵۱} گفته است: «هنگامی که تک‌خداپرستی، جای چندخداپرستی را اشغال می‌کند، گروه خدایان یا از نظر تئوری ملغی می‌شوند و یا به‌شکل سپاه دیوها در می‌آیند و یا در صف فرشتگان و یا روح‌های مذهبی کاهش رتبه پیدا می‌کنند. به‌گفته دیگر، یک سیستم رسمی تک‌خداپرستی، در عمل می‌تواند وظیفه یک سیستم چندخداپرستی را در نهاد جامعه بشر به‌انجام برساند.

«هیوم»^{۵۲} همان عقیده را به‌شرح زیر بازشکافی می‌کند:

این نکته شایان توجه است که اصول و عقاید مذهبی در مفرز بشر، پیوسته دستخوش تغییرات پی‌درپی می‌شوند و افراد بشر به‌گونه طبیعی تمایل دارند از بت‌پرستی به‌خداپرستی روی کرده و سپس از خداپرستی به‌بت‌پرستی تغییر عقیده دهند... همان تشویشی که انسان را در جستجوی شادی و خوشبختی وادار به‌ایجاد این نیروهای غیبی و نادیدنی و پرستش آنها می‌کند، اجازه نمی‌دهد که انسان برای مدت زیادی با این اندیشه زندگی کرده و این نیروهای نامحدود، ولی توانمند را که در واقع خود تابع و برده طبیعت هستند، آفریننده سرنوشت بشر به‌شمار آورد. درست است که ستایش مبالغه‌آمیز بشر از این نیروها پیوسته در حال افزایش بوده و خدایان را به‌آخرین درجه تکامل، بگائگی و نهایت‌ناپذیری و معنویت می‌رساند، ولی چون این معتقدات پالایش شده، در خور درک همگانی مردم نیستند، عمرشان مدت زیادی به‌درازا نخواهد انجامید و لازم است که میانجی‌گران

فرونهادی پا در میان گذاشته و بین بشر و خدای بالاتر از همه چیز مداخله کنند. طبیعی است که این نیمه خدایان و یا میانجی‌ها از طبیعت بشر بهره‌برداری می‌کنند و چون برای آنها شناخته شده هستند، هدف پرستش قرار می‌گیرند و بتدریج دوباره تمایل به بت‌پرستی را که در پیش به گونه رسمی بوسیله حمد و ستایش افراد بزدل، ترسو، تنگدست و فنا ناپذیر برانداخته شده بود، به یاد افراد انسان می‌آورند.

این فراگشت اندیشه‌گری در اسلام از هر سیستم عقیدتی دیگر، بیشتر کاربرد دارد، زیرا در دین اسلام عقیده به فرشته‌ها و جن‌ها به گونه رسمی بوسیله قرآن شناخته شده است.^{۲۰۲} «ادوارد لین» Edward Lane این موجودات اشباحی را در اسلام به پنج طبقه بخش می‌کند: جن‌ها، چن‌ها، شیاطین، عفریت‌ها و مریدها. «مریدها... از همه اشباح توانمندتر هستند. همانگونه که برخی از افراد بشر به بعضی از نژادهای میمون و خوک تبدیل شده‌اند، جن‌ها نیز به جنّ تغییر شکل یافته‌اند... باید توجه داشت که واژه‌های جنّ و جنّ برای تمام انواع اشباح، چه خوب و چه بد... به کار می‌رود. شیطان معمولاً به هر موجود زشتکاری که دارای هوش سرشار باشد، گفته می‌شود. عفریت یک شبح بدکار با هوش و توانمند می‌باشد. مرید، شبح بدکار هوشمندی است که از تمام طبقات اشباح توانمندتر است.» بسیاری از جن‌های بدکار بوسیله «ستاره‌هایی که از آسمان به آنها تیراندازی می‌کنند، کشته می‌شوند.» جن‌ها می‌توانند پایه‌پای افراد بشر، به تولید نسل پردازند و معمولاً فرزندان جن‌ها دارای طبیعت والدین خود هستند. رئیس جن‌های بدکار، دارای پنج فرزند پسر است: «ابلیس» که «تیر» هم نامیده می‌شود و سبب ایجاد مصیبت، زیان و صدمه برای افراد بشر می‌شود؛ «الآوار» که عیاشی و هرزگی را بین افراد انسان تشویق می‌کند؛ «سوت» که انسان را به دروغگوئی ترغیب می‌کند؛ «داسیم» که سبب ایجاد نفرت بین زن و شوهر می‌شود و «زلمبور» که کنترل محل‌های رفت و آمد را در دست می‌گیرد... جن‌ها دارای سه طبقه هستند. طبقه اول بالدار هستند و پرواز می‌کنند؛ طبقه

دوم، مارها و سگها هستند و طبقه سوم، مانند افراد بشر قادرند از مکانی به مکان دیگر حرکت کنند.

به نظر می‌رسد، همین اندازه کافی باشد تا نشان دهد که سیستم اسلام نیز مانند افسانه‌های یونان، روم و اسکانندیناوی پر از عقاید و اندیشه‌های پوچ و خرافی است.

حرمت‌گزاری به افراد مقدس در اسلام به گونه‌ای که «هیوم» می‌گوید، به این دلیل است که آنها بین خدا و افراد بشر میانجی‌گری می‌کنند. «گلد زیهر»^{۲۵۴} در این باره نوشته است:

در اسلام... افراد مسلمان از بین خود گروهی را به وجود می‌آورند که افراد مقدس نامیده می‌شوند و وظیفه آنها میانجی‌گری بین خود و خدای مطلق و توانست. این افراد مقدس و میانجی در واقع همان عواملی هستند که پیش از ظهور اسلام، خدا و بت نامیده می‌شدند. «کارل هس» Karl Hess می‌نویسد: «گروه مقدسین در یک سیستم مذهبی تگ‌خداپرستی، همان نیاز چندخداپرستی را برآورده کرده و در واقع فاصله بزرگ بین افراد مردم و خدایشان را در همان سرزمینی که سرشار از خداهای گوناگون بود، پر می‌نماید.»

تئوری موجود بدکار و شریر (شیطان) در اسلام، گاهی اوقات به تئوری موجود در زمان‌های دوخداپرستی، یعنی زمانی که دو خدای توانمند خوبی و بدی وجود داشت، نزدیک می‌شود. گفته شده است که تام شیطان «آزازیل» بوده و از آتش آفریده شده است. هنگامی که الله، آدم را از خاک آفرید، به شیطان فرمان داد، به آدم سجده کند، ولی چون شیطان انجام این کار سرباز زد، از بهشت بیرون رانده شد. و چون الله، خدای مطلق و تواناست، سرانجام شیطان را نابود خواهد کرد. ولی، اینهمه مصیبت‌ها و زشتکاری‌هایی که در دنیا وجود دارد، مانند جنگ، قحطی، بیماری و آدمکشی‌های گروهی، انسان را به این اندیشه می‌اندازد که شیطان حتی از الله نیز نیرومندتر است. راستی، چرا الله این موجودی را که سبب اینهمه بلاها و بدبختی‌ها برای افراد بشر می‌شود، تا کنون نابود نکرده، چیستانی است که کسی برایش پاسخی پیدا نکرده است. از دگر